

هفدهمین جایزه تاریخی و ادبی

دکتر محمود افشار یزدی

اهدای شده به

دکتر بدرالزمان قریب



تهران

دی ۱۳۸۷

پنجاهمین سال بنیادگذاری موقوفات

و

بیست و پنجمین سال درگذشت واقف

شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش) -
وزیر بهداشت (وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی) - رئیس دانشگاه تهران، یا
معاونان اول هر یک از این پنج مقام (طبق ماده ۲ و قفنامه)

* متولیان منصوص

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورا) - دکتر علیمحمد میر (جانشین): دکتر
حسین نژادگشتی) - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی - مهربانو دکتر افشار (جانشین):
پروین صالح: دبیر شورا) - ایرج افشار (بازرس و سرپرست) - ساسان دکتر افشار
(بازرس)

هیأت مدیره (منتخب شورای تولیت)

رئیس هیأت مدیره (از شورای تولیت)	دکتر سید مصطفی محقق داماد
نایب رئیس هیأت مدیره (از شورای تولیت)، معاون	ابراهیم ابراهیمی
قضائی اول دیوان عالی کشور	محمدتقی جنیدی
مدیر عامل	ایرج شگرف نخعی
خزانه دار	

هیأت گزینش کتاب و جایزه

رئیس شورای تولیت: دکتر سید مصطفی محقق داماد
دکتر ژاله آموزگار - دکتر محمود امیدسالار - دکتر حسن انوری
کاوه بیات - دکتر جلال خالقی مطلق - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی
ایرج افشار (سرپرست)

* درگذشتگان: اللهیار صالح - حبیب الله آموزگار - دکتر محمد علی هدایتی - دکتر
مهدی آذر - دکتر یحیی مهدوی - مهندس نادر افشار - دکتر جواد شیخ الاسلامی -
دکتر اصغر مهدوی - دکتر سید جعفر شهیدی (نخستین رئیس هیأت مدیره).
اعضای پیشین: دکتر جمشید آموزگار - دکتر منوچهر مرتضوی - بهروز افشار یزدی.

مقررات مربوط به جایزه های ادبی و تاریخی

ماده ۳۴ و ضمیمه اول

چنانچه درآمد موقوفات به مقدار قابل افزایش یابد و اوقف یا شورای تولیت می تواند علاوه بر تألیف و ترجمه و چاپ کتب مبلغی از آن را تخصیص به جوایز برای تشویق دانشمندان، دانش پژوهان، نویسندگان و شاعران بدهند، بالاخص برای بهترین نویسندگان و شاعران در مجله آینده، بنابراین باید شعرا و نویسندگان را به سرودن اشعار و تصنیف قطعات نظم و نثر وطنی و ملی و اجتماعی، طرح اقرارات و مسابقه ها و دادن جوایز از درآمد موقوفات تشویق و ترغیب نمود، تشخص این امور در زمان حیات با اوقف است که با مشورت دوستان مطلع خود انجام می دهد پس با اینست شش نفره است که دو سوم از متولیان و یک سوم از اینست میره شرکت مطبوعاتی آینده یا هر کس را که آنها و اینها به جای شان معین کنند، مرکب خواهد بود.

ماده ۵ و ضمیمه پنجم

بسیب انحلال شرکت مطبوعاتی آینده آنچه در مورد تشخص امور مربوط به بدان جوایز طبق ماده ۳۴ و ضمیمه اول توضیح دیم ماه ۳۷۳۲۰۰ عمده آن شرکت محول بوده از میان رفته و انجام آن امور منحصراً به عمده واقف پس شورای تولیت است که می تواند از اهل بصیرت یاری بخوانند.

یادداشت واقف

جوایز- جوایزی که در این موقوفات تعیین شده نیز مانند سایر امور آن پیرامون هدف آن است تکمیل وحدت ملی به وسیله زبان فارسی یعنی کتب و رسالات و مقالات و اشعاری که در پیرامون این هدف نوشته شود، خواه به زبان فارسی، خواه به زبانهای دیگر، خواه به وسیله ایرانیان یا ملل دیگر، خواه در خود ایران، خواه در خارج می تواند نامزد دریافت جایزه گردد برای این کار آیین نامه ای باید تهیه شود، اجمالاً اصول آن را یادداشت می کنم.

جایزه های داده شده و تاریخ اعطای آنها

دانشمند هندی، استاد بازنشسته دانشگاه علیکره (هندوستان)	دکتر نذیر احمد	۱۳۶۸	۱
دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه فردوسی (مشهد)	دکتر غلام حسین یوسفی	۱۳۶۹	۲
دانشمند مصری تخصص ادبیات فارسی، استاد دانشگاه عین شمس (قاهره)	دکتر امین عبدالمجید بدوی	۱۳۶۹	۳
دانشمند ایرانی، از موسسه لغتنامه دهخدا	دکتر سید محمد دبیر سیاتی	۱۳۷۰	۴
دانشمند پاکستانی، استاد بازنشسته دانشگاه پنجاب (لاهور)	دکتر ظهیر الدین احمد	۱۳۷۰	۵
دانشمند چینی، استاد و رئیس بخش فارسی دانشگاه پکن (چین)	جان همون نین	۱۳۷۵	۶
دانشمند تاجیکستانی، استاد تخصص ادبیات فارسی (دوشنبه، تاجیکستان)	دکتر کمال الدین عینی	۱۳۷۷	۷
دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه تهران	دکتر منوچهر ستوده	۱۳۷۹	۸
دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه تهران	دکتر عبدالحسین زرین کوب	۱۳۸۲	۹
دانشمند انگلیسی، استاد بازنشسته دانشگاه پنتر عضو آکادمی بریتانیا (انگلستان)	کلیفورد ادموند باسورث	۱۳۸۰	۱۰
سخنرانی نامور ایرانی	فریدون مشیری	۱۳۸۲	۱۱
دانشمند ژاپنی، استاد ممتاز دانشگاه مطالعات خارجی توکیو (ژاپن)	تسونو کورو یامائی	۱۳۸۲	۱۲
دانشمند امریکایی، استاد پیشین ایرانشناسی دانشگاه هاروارد (امریکا)	پرفور ریچارد فرمای	۱۳۸۳	۱۳
دانشمند هلندی، استاد پیشین زبان فارسی دانشگاه لیدن (هلند)	هانس دو بروین	۱۳۸۵	۱۴
دانشمند افغانستانی، پژوهشگر و صحیح متون عرفانی	نجیب یابل هروی	۱۳۸۶	۱۵
دانشمند فرانسوی، استاد پیشین دانشگاه پاریس (فرانسه)	شارل هانزی دو فوشه کور	۱۳۸۶	۱۶

بدرالزّمان قريّب



سالشمار علمی بدرالزمان قریب

- ۱۳۰۸ تولد در تهران. دبستان و دبیرستان قسمتی در مدرسه منوچهری
- ۱۳۳۳ ورود به دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات، رشته ادبیات فارسی
- ۱۳۳۶ اخذ لیسانس ادبیات فارسی با رتبه اول و آغاز دوره دکتری
- ۱۳۳۸ بعد از یک سال تحصیل در دوره دکتری، استفاده از محضر استادان و اخذ چند شهادت نامه، موفق به گرفتن بورس از دانشگاه پنسیلوانیای امریکا
- ۱۳۳۹-۱۳۳۸ (۱۹۵۸) آغاز تحصیل و پژوهش در رشته زبانهای شرقی دانشگاه پنسیلوانیا، دانشکده کارشناسی ارشد علوم انسانی، با توجه ویژه به زبانهای باستانی ایرانی و سنسکریت (استادان: مارک درسدن و نرمان براون) و دروس آغازی زبان شناسی
- ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) اخذ مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه پنسیلوانیا (تمام شدن دوره بورس)
- ۱۳۴۰ (۱۹۶۰-۶۱) انتقال به دانشگاه میشیگان (آن اربور)، مسئول کار ترجمه برای پرداخت شهریه دانشگاه و استفاده از دروس زبان شناسی و زبان شناسی تطبیقی
- ۴۳-۱۳۴۱ (۱۹۶۱-۶۳) انتقال به دانشگاه برکلی کالیفرنیا برای استفاده از محضر استاد هنینگ که همان سال در لندن به آنجا منتقل شده بود. دو سال پژوهش فشرده زبانهای ایرانی، باستان، میانه، سنسکریت (ودا) و زبان شناسی هندو اروپایی
- ۴۳-۱۳۴۲ (۱۹۶۳-۶۵) بازگشت به دانشگاه پنسیلوانیا برای تکمیل پایان نامه دکتری «ساختار نظام فعل در زبان سغدی» به راهنمایی دکتر مارک درسدن

۱۹۶۵	اخذ مدرک دکتری از دانشگاه پنسیلوانیای امریکا
۱۳۴۴-۱۳۵۰	استخدام با عنوان استادیار در دانشکده ادبیات دانشگاه پهلوی شیراز
۱۳۴۸	اخذ رتبه دانشیاری
۱۳۴۸-۴۹	استاد مدعو در دانشگاه یوتا و محقق در دانشگاه هاروارد امریکا و استفاده از سمینار دکتر ریچارد فرای
۱۳۵۰	بازگشت به دانشگاه پهلوی و انتقال به دانشگاه تهران، گروه زبان‌شناسی همگانی و زبان‌های باستانی دانشکده ادبیات
۱۳۵۰-۱۳۸۲	تدریس زبانهای ایرانی باستان و میانه، مقطع کارشناسی ارشد و دکتری در گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران
۱۳۷۴	اخذ رتبه استادی از دانشگاه تهران
۱۳۸۱	بازنشستگی از دانشگاه تهران
۱۳۷۷	عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی
۱۳۷۸	مدیر گروه گویش‌شناسی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی
۱۳۸۳	مدیر گروه زبانهای ایرانی و سرپرست طرح فرهنگ واژگان فارسی باستان
۱۳۸۵	عضو شورای عالی علمی مرکز دایرةالمعارف اسلامی
۱۳۸۶	عضو افتخاری انجمن ایران‌شناسی اروپا

جایزه‌ها و تقدیرنامه‌ها

۱۳۶۶ جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران برای ترجمه کتاب زبان‌های خاموش به اتفاق دکتر

یدالله ثمره

۱۳۷۵ جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران برای تألیف فرهنگ سغدی

۱۳۷۵ جایزه کتاب سال سازمان میراث فرهنگی برای تألیف فرهنگ سغدی

۱۳۷۷ نكوداشت از طرف انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و دریافت جایزه نشان انجمن

۱۳۸۱ برگزیده به عنوان چهره ماندگار از سوی دفتر همایش چهره‌های ماندگار سازمان صدا و سیما

تعدادی تقدیرنامه از طرف دانشگاه تهران، سازمان میراث فرهنگی، بنیاد ایران‌شناسی، انجمن

زبان‌شناسی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی و بنیاد بیستون.

تألیفات

۱۳۶۵ زبان‌های خاموش: یوهانس فریدریش، ترجمه به همراه دکتر بدالله ثمره، تهران مؤسسه

مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تجدید چاپ ۱۳۶۸.

۱۳۷۱ وستزّه جاتگه، داستان تولد بودا به روایت سغدی، تهران، نشر چشمه

بابل: نشر آویشن.

۱۳۷۴ فرهنگ سغدی، سغدی - فارسی - انگلیسی، تهران: فرهیختگان. تجدید چاپ ۱۳۸۳.

۱۳۸۴ تجدید چاپ وستزّه جاتگه، با نام روایتی از تولد بودا، همراه با متن آوانوشت سغدی امیل

بِنویست، تهران، نشر اسطوره.

۱۳۸۶ مطالعات سغدی (مجموعه مقالات)، به کوشش محمد شکری فومشی، تهران، طهوری.

۱۳۸۶ پژوهش‌های ایرانی باستان و میانه (مجموعه مقالات)، به کوشش محمد شکری

فومشی، تهران، طهوری.

پژوهشهای ایرانی باستان و میانه
مجموعه مقالات از بدرالزمان قریب (انتشارات طهوری)
به کوشش محمّد شکرى فومشى

۱. مقالات فارسی

۱.۱. فارسی باستان و میانه

۱.۱.۱. کتیبه جدید خُشیارشا

نشریه انجمن ایران باستان، س ۵، ش ۱، ۱۳۴۶، ص ۳۱-۱۴.

۲.۱.۱. کتیبه تازه یافته خط میخی منسوب به خُشیارشا

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۱۶، ش ۲-۱، ۱۳۴۷، ص

۲۸-۱.

۳.۱.۱. ماهیار نوابی و سنگ نبشته بغستان (بیستون)

در یادنامه دکتر ماهیار نوابی منتشر خواهد شد.

۴.۱.۱. آپادانا: ایوان

جشن نامه استاد دکتر محمد خوانساری، به کوشش فرهنگستان زبان و ادب فارسی، زیر نظر

حسن حبیبی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ نشر آثار، ۱۳۸۴، ص

۴۴۷-۴۳۷.

۵.۱.۱. کتیبه ای به خط پهلوی در چین

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۱۴، ش ۱، ۴۶-۱۳۴۵، ص

۷۶-۷۰.

۲.۱. دستور تاریخی و گویش

۱.۲.۱. تأثیر قانون بارتلمه بر ساختار فعل های زبان فارسی

زبان های ایرانی (ضمیمه نامه فرهنگستان)، ج ۱، ش ۱، ۱۳۸۴، ص ۲۵-۴.

۲.۲.۱. تحوّل وجه تمنایی به ماضی استمراری در زبان های ایرانی

یادنامه دکتر احمد تفضلی، به کوشش علی اشرف صادقی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۲۴۵-۲۷۸.

۳.۲.۱. تاریخچه گویش‌شناسی در ایران

مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران، به کوشش حسن رضایی باغ‌بیدی، تهران، ۱۳۸۱، ص ۴۸۴-۴۷۳

۳.۱. مانویت

۱.۳.۱. سخنی درباره منوهد روشن (بهمن روشن)

نامه فرهنگستان، س ۲، ش ۴، شماره پیاپی ۸، ۱۳۷۵، ص ۱۶-۶.

۲.۳.۱. هفته در ایران قدیم. پژوهشی در هفت پیکر نظامی و نوشته‌های مانوی

نامه فرهنگستان، س ۳، ش ۴، شماره پیاپی ۱۲، ۱۳۷۶، ص ۳۹-۱۱.

۳.۳.۱. خدای دین مزدیسنان در یک متن مانوی

نامه فرهنگستان، س ۴، ش ۲، شماره پیاپی ۱۴، ۱۳۷۷، ص ۲۶-۲۱.

۴.۳.۱. عدد پنج در اسطوره مانی

سروش پیر مغان. یادنامه جمشید سروشیان، به کوشش کتایون مزداپور، تهران، ۱۳۸۱.

۴.۱. به بهانه جشن و سفر

۱.۴.۱. نوروز؛ جشن بازگشت به زندگی، جشن آفرینش و جشن تجلی عناصر فرهنگ مدنی

مجموعه مقالات نخستین همایش نوروز، تهران، ۱۳۷۹، ص ۷۲-۵۹

۲.۴.۱. سفر علمی سن پترزبورگ (۲۹ اردیبهشت - ۸ خرداد ۱۳۸۲ / ۱۹-۲۹ مه

۲۰۰۳)

نامه فرهنگستان، س ۶، ش ۲، شماره پیاپی ۲۲، ۱۳۸۲، ص ۲۳۷-۲۲۷.

2. English Articles

2.1. Old Persian

A Newly Found Old Persian Inscription

Iranica Antiqua VIII, 1968, pp. 54-69.

2.2. Manichaeism

The Importance of the Numbers in Manichaean Mythology(1)

Nāme-ye Irān-e Bāstān, 1/2 2001-2002, pp. 15-23.

فهرست سخنرانی‌هایی که بعد از ۱۹۹۰ ارائه شده است:

۱. سی و سومین کنگره بین‌المللی مطالعات آسیایی و شمال آفریقا (ICANAS)، تورنتو (کانادا)، ۱۹۹۰، با مقاله «آیا واژه فارسی "کشاورز" دخیل از سغدی است؟» که به زبان فرانسه در مجله مطالعات ایرانی *Studia Iranica* (۱۹۹۴، جلد ۲۳، ۱۳۳-۱۳۱) و ترجمه فارسی آن به قلم زهره زرشناس در نامه فرهنگستان ۱۶ (۱۳۷۷) منتشر شد.
۲. سومین کنفرانس بین‌المللی مطالعات ایرانی اروپا، کمبریج (انگلستان)، ۱۹۹۵، با مقاله «معرفی فرهنگ سغدی (سغدی - فارسی - انگلیسی)».
۳. کنگره بین‌المللی نقش فرهنگ ایرانی در جاده ابریشم، اصفهان (ایران)، ۱۳۷۵ / ۱۹۹۶، با مقاله «سغدی‌ها و جاده ابریشم»، منتشر شده در ایران‌شناخت ۵ (۱۳۷۶).
۴. چهارمین کنگره بین‌المللی مطالعات مانوی، برلین (آلمان)، ۱۹۹۷، با مقاله «پرتوی نو بر دو واژه در نسخه سغدی "بهشت نور یا سرزمین روشنی"»، ترجمه فارسی به قلم ابوالحسن تهامی در زبان‌های ایرانی ۱ (۱۳۸۴).
۵. کنگره بین‌المللی مطالعات آسیایی و شمال آفریقا، بوداپست (مجارستان)، ۱۹۹۷، با مقاله «پژوهشی درباره واژه‌های دخیل سغدی در زبان فارسی».
۶. چهارمین کنفرانس بین‌المللی انجمن ایرانشناسان اروپایی، پاریس (فرانسه)، ۱۹۹۹، با مقاله «هفته سیاره‌ای در متون ایرانی».
۷. سی و پنجمین کنگره بین‌المللی مطالعات آسیایی و شمال آفریقا، مونترال (کانادا)، ۲۰۰۰، با مقاله «اهمیت اعداد در اسطوره مانوی»، به انگلیسی منتشر شده در نامه ایران باستان ۲ / ۱ (۱۳۸۰).
۸. کنفرانس بین‌المللی «بازدید از تورقان»، برلین (آلمان)، ۲۰۰۲، با مقاله «خرد در دین زرتشتی و مانوی».
۹. پنجمین کنفرانس بین‌المللی انجمن ایرانشناسان اروپایی، راون (ایتالیا)، ۲۰۰۳، با مقاله «گذشته نقلی و بعید متعدی در سغدی و شباهت آنها با برخی از گویش‌های ایرانی نو» ترجمه فارسی به قلم میترا فریدی در گویش‌شناسی ۲ / ۱ (۱۳۸۳).
۱۰. افزون بر این، شرکت در دو همایش بنیاد ایران‌شناسی در ۱۳۸۱ و ۱۳۸۳ با ارائه دو سخنرانی «قرن بیستم: تولد دوباره زبان‌های ایرانی میانه شرقی و تحول پژوهش در زبان‌های ایرانی میانه غربی» (۱۳۸۱) و «مستندسازی از پیام داریوش در بیستون و بررسی متن فارسی باستان»، با مشارکت دکتر محمود ذوالفقاری (۱۳۸۳) - تحلیل متن فارسی باستان از روی آخرین تصویرهای فتوگرامتری تهیه شده توسط این دانشمند نقشه‌شناس - و یک سخنرانی در همایش «لوح تا لوح» با عنوان «تکوین خط میخی فارسی باستان (۱۳۸۴) و در همایش فارس‌شناسی شیراز با مقاله «پیام داریوش در کتیبه آرامگاه DNB»، اردیبهشت ۱۳۸۴.

دکتر قریب عضو چند مجمع علمی داخلی و خارجی (بوده) است، از جمله:

- ۱) انجمن آسیایی (Société Asiatique)، پاریس، از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۹.
- ۲) انجمن بین‌المللی دستنوشته‌ها و کتیبه‌های ایرانی (Corpus Inscriptionum Iranicarum)، لندن از سال ۱۹۹۶ تاکنون.
- ۳) انجمن ایران‌شناسان اروپایی (Societas Iranologica Europaeas)، از سال ۱۹۹۶ تاکنون.
- ۴) فرهنگستان زبان و ادب فارسی (عضویت پیوسته)، تهران، از سال ۱۳۷۷ تاکنون.
- ۵) شورای عالی علمی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، از سال ۱۳۸۴ تاکنون.

دکتر قریب تاکنون به مدت ۴۰ سال با سمت‌ها و عناوین زیر به فرهنگ ایران باستان خدمت کرده است:

- ۱) استادیار و دانشیار در دانشگاه پهلوی شیراز (۱۳۵۰-۱۳۴۴)؛ و دانشیار و آنگاه استاد در دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی (۱۳۸۲-۱۳۵۰).
- ۲) محقق در بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۵۷-۱۳۵۱).
- ۳) پژوهشگر و استاد مدعو در دانشگاه یوتا و هاروارد آمریکا (۷۰-۱۹۶۹ / ۴۹-۱۳۴۸).
- ۴) مدیر گروه گویش‌شناسی (از سال ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۱) و مدیر گروه زبان‌های ایرانی (از سال ۱۳۸۳ تاکنون) فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۵) مدیر و سرپرست پروژه فرهنگ واژگان فارسی باستان، اجرا در فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

مطالعات سغدی
مجموعه مقالات بدرالزمان قریب
به کوشش محمد شکرى فومشى

۱. مقالات فارسی

۱.۱. تاریخ و فرهنگ

۱.۱.۱. سغدی‌ها: آسیای میانه و جاده ابریشم

یاد یار، ج ۱، به کوشش مسعود مهربانی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۱-۱.

ایران‌شناخت، ش ۵، ۱۳۷۶، ص ۲۸۱-۲۴۶.

۲.۱.۱. سغدی‌ها و گسترش فرهنگ ایرانی

سخنواره، به کوشش ایرج افشار؛ هانس روبرت رویمر، تهران، ۱۳۷۶، ص

۶۳۱-۶۱۷.

۲.۱. زبان: دستور و ریشه‌شناسی

۱.۲.۱. دستگاه صوتی زبان سغدی

مجله زبان‌شناسی، س ۱۰، ش ۱ (۱۳۷۲)، ص ۵۴-۲.

۲.۲.۱. نظام فعل در زبان سغدی

بخشی از مقدمه کتاب فرهنگ سغدی، تهران، ۱۳۷۴، ص بیست و نه - سی و دو.

۳.۲.۱. صرف اسم در زبان سغدی

مجله زبان‌شناسی، س ۷، ش ۱ (۱۳۶۹)، ص ۱۰۴-۸۹.

۴.۲.۱. قانون هم‌وزنی مصوت‌ها در زبان سغدی

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۲۳، ش ۴ (۱۳۵۵)، ص

۱۳۰-۱۲۰.

- ۵.۲.۱. گذشته نقلی و بعید متعدی در سغدی و شباهت آنها با برخی از گویش‌های ایرانی نو
گویش‌شناسی (ضمیمه نامه فرهنگستان)، ج ۱، ش ۲ (۱۳۸۳)، ص ۶۵-۵۴.
- ۶.۲.۱. واژه فارسی کشاورز
نامه فرهنگستان، س ۴، ش ۴ (۱۳۷۷)، ص ۱۶۶-۱۶۱.

۳.۱. دین و اساطیر

- ۱.۳.۱. رستم در روایات سغدی
شاهنامه‌شناسی (۱)، تهران، ۱۳۵۷، ص ۴۴-۵۳.
- ۲.۳.۱. پژوهشی پیرامون روایت سغدی داستان رستم
مهر و داد و بهار، به کوشش امیرکاووس بالازاده، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۶۲-۲۳۳.
- ۳.۳.۱. بهشت نور بر چرم سفید
یاد بهار، ویراسته علی محمد حق‌شناس، کتابیون مزداپور، مهشید میرفخرایی، تهران،
۱۳۷۶، ص ۳۷۲-۳۵۷.
- ۴.۳.۱. رفع ابهام از دو واژه در نسخه سغدی بهشت روشنایی یا اقلیم روشنایی
زبان‌های ایرانی (ضمیمه نامه فرهنگستان)، ج ۱، ش ۱ (۱۳۸۴)، ص ۱۰۹-۹۷.
- ۵.۳.۱. طلسم باران از یک متن سغدی
نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، س ۷، ش ۱ (۱۳۴۸)، ص ۲۴-۱۲.
- ۶.۳.۱. خفتگان افسوس (اصحاب کهف) به روایت سغدی
محقق‌نامه، ج ۲، به اهتمام بهاء‌الدین خرمشاهی، جویا جهان‌بخش، تهران، ۱۳۸۱، ص
۱۰۱۹-۱۰۱۵.
- ۷.۳.۱. روزه در متون سغدی

2. English Articles

2.1. Language: Materials, Ethymology and Grammar

2.1.1. Source Materials on Sogdiana

Bulletin of the Iranian Culture Foundation 1/1, 1969, pp. 65-81.

2.1.2. Old Iranian Roots *gauz-* and *gaur-* in Sogdian

Acta Iranica 4, 1975, 297-307.

2.1.3. Sogdian Negative and Privative Prefixes

Iranica Selecta ed. A. V. Tongerloo, 2003, 73-77.

1) "The Shift of Optative Mood (Formation) to Durative Preterite in Some Iranian Languages", *Indogermanica. Festschrift Gert Klingenschmitt*, herausgegeben von Günter Schweiger, Taimering, 2005, pp. 145-154.

۲) «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی و سیر تحوّل آنها تا دوره جدید»، گفتارهایی درباره زبان و هویت، به اهتمام حسن گودرزی، تهران، مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۴، ص ۷۵-۹۸.

ب) آماده انتشار:

۱) «بردن (-bar) و آوردن (-ā-bar) در فارسی باستان»، جشن‌نامه استاد اسماعیل سعادت، زیر نظر حسن حبیبی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۷، ص ۴۲۱-۴۱۵.

۲) «بررسی متن فارسی باستان سنگ‌نوشته بیستون براساس مستندسازی جدید».

۳) «عناصر زردشتی در متون ایرانی میانه شرقی»، جشن‌نامه استاد دکتر محمدعلی موحد، زیر نظر حسن حبیبی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۶، ص ۳۰۰-۲۸۵.

۴) «خط میخی فارسی باستان»، نخستین مجموعه سخنرانی‌های مشترک فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی، زیر نظر حسن حبیبی، به کوشش حسن حبیبی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۷، ص ۴۶۲-۴۳۵.

بیستون

ای کوه سرفراز

سروده بدرالزمان قریب

میراث پربهای کهن ایران
ای یادگار خوب پدرهامان
تاریخ نقش بسته به سنگستان
نقشی به سینه داری از آن دوران

جای خدای حک شده در نامت
بر چهره فراخ تو چندین زخم
می‌بینم استواری اندامت
آورده تازیانه ایامت

تو بیستون نئی که ستونهایت
این زخمها که بر سر و رو داری
تصویری از گذشته پیروزی است
آئینه زمان سیه‌روزی است

گرچه نشانه‌های پر از رمزت
در چیستان گم شده تاریخ
آماج فتنه‌ها شد و یغماها
گشتی گرده‌گشای معماها

بار امانتی که زمانت داد
حک کردیش به سینه و پیشانی
بیش از دو صد سده به نگهبانی
این اولین نوشته ایرانی

این ناله‌ها که از دل تو خیزد
باشد ز چاه بی‌خبری‌هامان
اشک ستارگان به رُخت ریزد
یک قطره نم ز مهر برانگیزد

ترسم گزند تیغ زمستانها
از دشمنان، شراره بهتانها
سیلی باد و سوزن بارانها
از ناکسان، شماتت پیکانها

این گنج بی‌مثال رود از یاد
زان خار و خس که می‌خورد اندامت
سیل زمانه برکندت بنیاد
این پر بها دفینه، دهد بر باد

تندیس تو نگاره یادافروز
آهنگ پرخروش جهانگیرت
افتد به پرتگاه فراموشی
گیرد نوای پرده خاموشی

رستم در روایات سغدی*

داستان رستم به زبان سغدی که ریشه اسطوره‌ای دارد و به احتمال قوی مربوط به اساطیر اقوام ایرانی شرقی است، اگرچه جزء مجموعه متون سغدی بودایی که در چین پیدا شده می‌باشد، از نظر محتوی ارتباط با متون بودایی ندارد. داستانی کاملاً مستقل است و از هیچ یک از دیدگاه‌های فلسفی بودا متأثر نیست.

برای مقدمه بد نیست عرض شود که به طور کلی مدارک زبان سغدی را متون دینی تشکیل می‌دهد و این به خصوص درباره مدارک مکشوف در چین و در ترکستان چین صادق است.^۱ چون اغلب مهاجرنشین‌های سغدی در خاک چین و در طول راه ابریشم، تابع دین‌های بودایی یا مانوی یا مسیحی بودند، و نوشته‌های آن‌ها متأثر از متون سه دین نامبرده می‌باشد. و این تأثیر عمیق نه فقط در نوشته‌های دینی و دستورات شرعی و داستان‌های آفرینش دیده می‌شود، بلکه در داستان‌های به ظاهر مستقل نیز تأثیر فلسفه و عقاید این سه دین بر متون و بر زبان سغدی مشهور است. اضافه شود چنانچه داستانی نیز خارج از تأثیر مستقیم این سه دین کشف شده، آن داستان را با اصل و ریشه هندی یا یونانی یا لاتینی منطبق کرده‌اند. در میان تمام متون سغدی دو متن ویژگی به خصوص دارند و آن اصالت آن‌ها و وابستگی عمیقشان به فرهنگ ملی و محلی است. این دو متن یکی داستان رستم و دیگر متن مربوط به طلسم باران یا خواص سنگ‌های باران‌زا است.^۲ داستان رستم از دو صفحه تشکیل شده که نسخه اصلی یک صفحه آن در کتابخانه ملی پاریس و نسخه صفحه دیگر در موزه بریتانیا (امروز به نام کتابخانه بریتانیا)

* در: شاهنامه‌شناسی (۱)، مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه، بندرعباس، ۲۷-۲۳ آبان ۱۳۵۶، تهران، بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۷، ص ۴۴-۵۳.

۱. به استثنای «نامه‌های باستانی» که نامه‌هایی است که بین بازرگانان سغدی و خانواده آن‌ها نوشته شده است.

۲. رجوع شود به نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، سال هفتم، فروردین ۱۳۸۴.

** نقل از کتاب مطالعات سغدی، به کوشش محمد شکر فومشی، انتشارات طهروری، تهران ۱۳۸۶، صفحات

نگهداری می‌شود. اکنون ببینیم این صفحات کجا کشف شده‌اند و چگونه بدین دو مرکز غربی راه یافته‌اند؟

محل کشف داستان رستم غارهای هزار بودا نزدیک شهر توئن هوانگ (دون هوان) در ایالت کانسوی چین بوده و در سال ۱۹۰۰ میلادی هنگام تعمیر یکی از غارها کتابخانه‌ای کشف شد که مدت نه قرن بسته و دست‌نخورده مانده بود.

در سال ۱۹۰۷ سر اورل استین از غارهای هزار بودا دیدن کرد و به داخل کتابخانه راه یافت و بسیاری از مدارک نوشته را با خود به موزه بریتانیا به لندن برد. بعد از او دانشمند چین شناس فرانسوی پلیو به سراغ کتابخانه پنهان رفت و بیشتر مدارکی که به خط و زبان تا آن روز ناشناخته بود همراه خویش به کتابخانه ملی پاریس برد. بعدها معلوم شد آن مدارک سغدی است و داستان رستم ما همراه همین جهانگردان دانشمند از چین به اروپا سفر کرد و قطعه بزرگ آن با گنجینه پلیو وارد کتابخانه ملی پاریس و قطعه کوچک‌تر آن همراه سر اورل استین به موزه بریتانیا راه یافت.

از آن‌جا که اول و آخر نسخه سغدی افتاده محتملاً متن موجود سغدی قسمتی از داستان مفصل تری بوده که موضوع اصلی آن داستان جنگ رستم با دیوان است. با آن‌که روایت سغدی رستم در ماهنامه و یا در آثار دیگر نویسندگان دیده نمی‌شود و همان‌طور که دکتر یارشاطر نوشته: «جنبه افسانه‌ای این قطعه بیشتر از صورت مشهور جنگ رستم و دیوان است»^۱، ذکر نام رخش و جامه پوست پلنگ تردیدی در هویت داستان باقی نمی‌گذارد. ترجمه متن سغدی داستان رستم، با قسمت دوم یعنی قطعه موزه بریتانیا شروع شد. رایخلت در مجموعه دست‌نوشته‌های سغدی موزه بریتانیا^۲ در سال ۱۹۳۱ آن را به آلمانی ترجمه کرد. در ۱۹۴۰ بنویست قسمت اول داستان را، که در کتابخانه ملی پاریس بود، به انضمام قسمت دوم، به فرانسه ترجمه کرد و در مجموعه نفیس متون سغدی منتشر نمود.^۳ در همین سال نسخه خطی داستان نیز (با خط سغدی) در مجموعه کپنهاگ چاپ شد.^۴ بنویست علاوه بر ترجمه و حرف‌نویسی، یادداشت‌های فراوانی نیز درباره تعبیر و تفسیر بعضی لغات مشکل داد. هنینگ، در نقدی که بر کتاب بنویست نوشت^۵، بعضی از

۱. مجله مهر، سال ۸، ش ۷، ۱۳۳۱، ص ۴۰۹.

2. H. Reichelt, *Die Soghdischen Handschriftenreste des Britischen Museums*, Heidelberg, 1931, Vol. 2, p. 62.

3. E. Benveniste, *Textes Sogdiens*, Paris, 1940, pp. 134-136 (13).

که در مجموعه Mission Pelliot en Asie central به چاپ رسیده است.

4. *Monumenta Linguarum Asiae Majoris*, Vol. 3. *Codices Sogdiani*, Copenhagen 1940, pp. 193-194.

5. W. B. Henning, *The sogdian texts of Paris*, *BSOAS* 11, 4, 1946 pp. 713-740.

تعبیرات او را تغییر داد و همچنین نظر او را که دو قطعه کاملاً با هم منطبق نیستند، بره کرد. بنا بر نظر هنینگ قطعه موزه بریتانیا مستقیماً قطعه اول را دنبال می‌کند. دکتر احسان یارشاطر در مجله مهر سال هشتم، شماره ۷، سال ۱۳۳۱، داستان رستم را به فارسی ترجمه کرد. ترجمه او نزدیک به ترجمه فرانسه بنونیست با در نظر گرفتن بعضی از تغییرات هنینگ بود.^۱ سال‌های بعد بنونیست در مقاله‌های خود بسیاری از نظریات قبلی را تجدید کرد و همچنین گرشویچ در دستور سغدی مانوی معنی چند واژه این داستان را با اطلاعات جدیدی که در زبان سغدی به دست آمده بود، اصلاح کرد. آخرین ترجمه‌ای که از داستان رستم شده، ترجمه به زبان انگلیسی است که توسط سیمز ویلیامز در ۱۹۷۶ در مجله هند و ایرانی منتشر شد.^۲ سیمز ویلیامز با مطالعه دقیق تر نسخه خطی قسمت‌هایی را که توسط بنونیست ناخوانده مانده بود، خوانده یا بازسازی کرده و با استفاده از نظریات جدید بنونیست، هنینگ و مخصوصاً گرشویچ و شوارتز ترجمه کامل تری از این داستان جالب داده است. مطلب دیگری که درباره این متن باید یادآوری کرد، شیوه خط آن است. اگرچه خط داستان رستم همان خط سغدی است که همه متون بودایی و تعداد کمتری از متون مانوی و مسیحی و همچنین تمام متون غیردینی مثل نامه‌های باستانی و مدارک کوه مغ و کتیبه‌های سغدی بدان نوشته شده، ولی مطابق گونه معمولی این خط که به نام خط سوترامعرف است (و خط بیشتر متون بودایی است) نمی‌باشد. بلکه خط این متن از گونه شکسته آن است و در این نوع خط به خصوص، تشابه میان بعضی حروف، که از صفات برجسته خط سغدی است، به مراتب بیشتر به چشم می‌خورد و از این جهت تشخیص حروف ن و ز، و الف و ی، و ی و ر، و س و ش، و ش و غ بسیار مشکل است.

در ترجمه فارسی زیر، بیشتر بازسازی‌ها و بازخوانی‌های سیمز ویلیامز که بسیاری از آن را خود مرهون راهنمایی گرشویچ است و گرشویچ نیز این اطلاعات را به فرول سیمز ویلیامز شفاهاً یا کتباً از هنینگ کسب کرده، رعایت شده است. ولی بعضی تعبیرات قدیم بنونیست نیز که بر بازسازی‌های جدید، هم از نظر اشتقاق و هم از نظر فهم متن،

۱. دکتر یارشاطر علاوه بر ترجمه داستان رستم، مقدمه مفصلی درباره زبان سغدی نوشت که تا آنجا که یاد دارم اولین نوشته درباره زبان سغدی به فارسی است.

۲. N. Sims-Williams. "The Sogdian Fragments of the British Library". *Indo-Iranian Journal* 18, 1976, pp. 43-74.

آخرین ترجمه داستان رستم از دانشمند فقید لئونیدویچ خروموف است به نام از رستم تا دیوشیچ که ترجمه فارسی آن را س. قربانوف - ج. شریف اف کرده‌اند و در نشریات عرفان، دوشنبه، ۱۹۸۷، منتشر شده است. این اثر دو سال پیش به دست این جانب رسید (یادداشت استاد قریب بر حاشیه صفحه - ویراستار).

بهرتر به نظر می‌آمد محترم شمرده شده است.

در ترجمهٔ زیر سعی شد تا حد امکان به مفهوم متن سغدی نزدیک باشد. در صورت عدول یا در صورت امکان تعبیر دیگر، ترجمه تحت‌اللفظی با آن تعبیر دیگر، در پاورقی داده شده است. همچنین واژه‌هایی که بعضی یا همهٔ حروف آن بازسازی است، با علامت ستاره (*) آمده‌اند و همین‌طور کلماتی که در ترجمه، تعبیر جدیدی نسبت به ترجمه قبلی دارند با علامت اضافه (+) مشخص شده‌اند.

قطعهٔ اول:

* دیوان همان‌دم به * شهر گریختند + رستم هم چنان به دنبال آن‌ها تا دروازهٔ شهر رفت. بسیاری از پایمال شدن مردند. یک‌هزار [تن] + با زحمت + توانستند به شهر درآیند. دروازه‌ها را بستند. رستم با نیکنمایی بزرگ برگشت. به چراگاهی نیکو رفت، ایستاد، زین برگرفت، اسب را در سبزه رها کرد، جامه درآورد، غذایی خورد، سیر شد، بستری گسترده، دراز کشید [و] به خواب رفت. دیوان در + انجمن + به شورا ایستادند + و به یک‌دیگر چنین گفتند: «بزرگ زشتی بود و بزرگ شرمساری از طرف ما که از یک تنه سوار چنین به شهر + پناه بریم +. چرا نجات کنیم^۱؟ یا همگی بمیریم و نابود شویم و یا کین خدایان خواهیم.»
دیوان آنان که + از جنگ + جان به در برده^۲ بودند با ساز و برگ گران و سلاح نیرومند مجهز شدند. با + شتاب فراوان دروازهٔ شهر را گشودند. بسیار^۳ کمانگیر، بسیار گردونه‌سوار، بسیار پیل‌سوار، بسیاری سوار بر... بسیاری سوار بر خوک، بسیار سوار بر روباه، بسیاری سوار بر سگ، بسیاری سوار بر مار و سوسمار^۴، بسیاری پیاده، بسیاری در حال پرواز مانند کرکس و + خفاش می‌رفتند و بسیاری واژگون، سر به پایین و پاها به بالا. + غرشی + برکشیدند [و] زمانی دراز باران، برف، تگرگ [و] تندر بزرگ برانگیختند. + دهان را باز + گشودند [و] آتش، شعله، دود رها ساختند و به جستجوی رستم دلاور رهسپار شدند. آنگاه آسدر رخس + تیزهوش^۵ [و] رستم را بیدار کرد. رستم از خواب برخاست، در حال، جامهٔ پوست پلنگ پوشید، ترکش دان بر بست، بر رخس سوار شد، به سوی دیوان شتافت. چون رستم از دور سپاه دیوان را دید، به رخس چنین گفت: «بیا ای سرور^۶ کم کم + بگریزیم،^۷ کاری + کنیم^۸ که دیوان را به سوی جنگل...»

۱. تحت‌اللفظی: «نزنیم» ۲. «باقیمانده بودند» ۳. «کریاسه»

۴. (یا شاید) «دارندهٔ شامهٔ تیز»

۵. (یا شاید) «نیرنگی بازی کنیم»

۶. این قسمت بازسازی سطر ۳۰ قطعهٔ اول و سطر دوم قطعهٔ دوم است و در واقع، بین قطعهٔ کتابخانه ملی پاریس و کتابخانهٔ بریتانیا مشترک است.

قطعه دوم:

... [یکشانیم]. رخس پسندید. در دم رستم بازگشت. وقتی دیوها چنین دیدند، بی درنگ + هم سپاه سواره و هم + پیاده به پیش تاختند و به یکدیگر گفتند: «اکنون اراده سردار شکسته [و] دیگر با ما توان نبرد نخواهد داشت. هرگز ره‌ایش نکنید، او را نبلعید. بل چنان که هست^۱، زنده بگیرید تا او را تنبیه دردناک و شکنجه‌ای سخت نشان دهیم». دیوان یکدیگر را سخت برانگیختند. همگی فریاد برکشیدند و از پی رستم روان شدند. در آن هنگام رستم بازگشت و بر دیوان حمله برد^۲، چون شیر دژم بر نخجیر و یا + کفتار بر + گله رمه و یا شاهین بر^۳ خرگوش و یا^۴ خارپشت بر + ازدها...

داستان سغدی رستم چه از نظر سبک و چه از نظر ریشه حماسی، موضوعی قابل بحث است. بدون شک سبک نگارش آن با سبک نگارش نوشته‌های دیگر سغدی فرق دارد و آن بیان داستان در جمله‌های کوتاه و سریع و بدون حرف عطف است؛ سبکی که در تمامی ادبیات سغدی بی نظیر می‌نماید. چون زبان سغدی حرف عطف را بیشتر از هر زبان دیگر بکار می‌برد و حتی ابتدای هر جمله مستقل را با واژهٔ رتی [ty] به معنی «و» شروع می‌کند. علاوه بر این در متون سغدی استعمال حرف ربط و اضافه و ادات تأکیدی که بعضی از آنها معنی و مفهوم خاصی ندارند و گاه فقط برای جدا کردن اجزاء جمله به کار برده می‌شوند، بسیار به چشم می‌خورد و افراط در این سبک به قدری است که بعضی نوشته‌های پارسی را که در آن حرف عطف بیش از حد به کار رفته، نوعی سغادگرایی پنداشته‌اند. ایجاز سبک داستان رستم در مقابل اطناب سبک متون دیگر سغدی احتمال تعلق این متن را به دوران قدیم‌تر زبان سغدی بیشتر می‌کند به خصوص که محتوای داستان نیز پیوند عمیق آن را با قومی ابتدایی آشکار می‌سازد.

اما بحث دربارهٔ اصل و ریشهٔ داستان رستم موضوعی مشکل‌تر است. بنویسند با تردید از خود می‌پرسد: آیا وجود این داستان دلیل بر وجود ادبیات زردشتی در سغدی است؟ گرشویچ در تحشیه‌ای که بر مقالهٔ سیمز ویلیامز نوشته و در آن بعد از تحلیل قطعهٔ ۴ موزه بریتانیا و تشخیص دعای اشم و هوی اوستایی در دو سطر اول آن، آن قطعه را سغدی زردشتی شناخته است^۴. وجود اقلیت بسیار قدیمی زردشتی را که از اواخر دوران هخامنشی در سغد مستقر شده بودند یقین می‌داند. از آن‌جا که خط و کاغذ قطعهٔ رستم با خط و کاغذ قطعهٔ ۴ موزه بریتانیا تطبیق می‌کند آن دو را از یک مجموعه می‌شمارد.

۱. (شاید) «تکشید». ۲. «همچنان». ۳. «نیرو برد».

4. I. Gershevitch, Appendix in: Sims-Williams, *ibid.*, p. 75-82.

در هر حال طبق آخرین اظهار نظر که درباره داستان رستم شده و این از دیدگاه گرشویچ است، قطعه داستان سغدی رستم را باید در جنگ ادب زردشتی یا در مجموعه نوشته‌های مانویان سغدی دانست.

اکنون باید دید آیا داستان رستم در شاهنامه و نوشته‌های اسلامی ریشه زردشتی دارد؟ در اوستا زال و رستم سخنی نرفته، اگرچه گرشاسب (که در شاهنامه جد آن‌هاست) قهرمان بزرگی شمرده می‌شود و درباره او اوستا داستان‌ها می‌سراید. در متون پهلوی نیز آن‌جا که از رستم نامی رفته، مثل درخت آسوریک و بندهشن، به نظر می‌رسد که از سنت‌های غیر زردشتی وارد آن متون شده باشد. به عقیده کریستن سن موضوع ریشه داستان زال و رستم از پیچیده‌ترین مسائل تاریخ حماسه‌های ایران است.

کریستن سن در تحلیل عالمانه‌ای که در کتاب کیانیان می‌کند، ریشه این داستان را در روایت‌های ملی که در مقابل روایت‌های دینی، در زمان ساسانیان، وجود داشته می‌داند. مقایسه شجره‌نامه رستم در کتاب فردوسی و نویسندگان دیگر اسلامی و اختلاف نظر آن‌ها درباره هویت گرشاسب، سام و نریمان این نظر را تصدیق می‌کند. مارکوارت با شباهت‌هایی که میان زندگی گرشاسب و رستم پیدا کرده، آن دو را یک شخصیت و رستم را لقب گرشاسب می‌داند (نظری که به حق از طرف کریستن سن رد شده است). نولدکه برعکس، داستان زال و رستم را از گرشاسب جدا می‌کند و ریشه داستان رستم را در فرهنگ ملی و محلی مردم سیستان یا زرنگیان و الرخیج یا آرخوزیا می‌داند و آن قسمت از قهرمانی‌های او را که جنبه فوق بشری دارد، محصول و زاینده اندیشه اقوام ابتدایی و قسمتی از دلاوری‌های او را که مربوط به مهارت و هنرهای انسانی است اضافات بعدی می‌داند. به عقیده کریستن سن در زمان ساسانیان دو روایت وجود داشت: یکی درباره خاندان قارن و گودرز که احتمالاً از بازماندگان خاندان اشکانی بودند و داستان قهرمانی‌های اجداد خود را نسل اندر نسل نگهداری می‌کردند، و دیگری درباره پهلوانی‌های خاندان امارت‌نشین سیستان بود. اگرچه روایت اولی خیلی قدیمی‌تر از دومی بود، سنت دومی در اواخر دوران ساسانی توسعه یافت و رستم از همان زمان حای پایی محکم در حماسه ایران پیدا کرد. نخست نجات‌دهنده کاووس از جنگ پادشاه سمن و بعد مربی سیاوش و راهنمای او در جنگ با تورانیان شد و افراسیاب را شکست داد. بعد در دوران اسلامی محبوبیت او بیشتر شد و داستان‌هایی نظیر فتح دژ سپند (که تقلیدی از

1. A. Christensen, *Les Kayanides*, Copenhagen, 1932, p. 129-146.

2. J. Markwart, *ZDMG* 49, p. 643 ff.

3. T. Nöldeke, *Das iranische Nationalepos* Berlin, 1920 (§10).

داستان اسفندیار است) و گذشتن از هفت خوان و رفتن او به البرزکوه برای آوردن کیفیاد (که باز تقلیدی از آوردن گیو کیخسرو را از توران است) و دیگر داستان‌های رستم گسترش یافت و کم‌کم رستم به عنوان دلاوری شکست‌ناپذیر در همه داستان‌ها نفوذ کرد. شک نیست که داستان رستم در اواخر ساسانیان میان مردم شناخته و معروف بود و شخصی مثل موسی خورن ارمنی که در قرن هشتم میلادی می‌زیسته از رستم و پهلوانی‌های او یاد کرده است و همچنین داستان رستم و اسفندیار را شخصی به نام نصر بن حارث در زمان پیغمبر (ص) به عربی روایت می‌کرده است.¹

کریستن سن داستان رستم را از اختلاط داستان‌های مختلفی که بعضی اصیل و بسیار قدیمی و بعضی اضافی است، می‌داند و مأخذ آن را نه خداینامه بلکه کتاب‌های دیگر از جمله کتابی که مسعودی به نام السکسین یا السکیران² نامیده، و در معنی «سران سکایی» است، می‌شمارد که هر دو کتاب توسط ابن مقفع به عربی ترجمه شده و بعد نویسندگان اسلامی مطالب آن‌ها را با هم تلفیق کرده‌اند.

اگر داستان رستم ریشه‌اش در فرهنگ محلی مردم سیستان باشد، از آن‌جا که این ناحیه از دوران‌های کهن به دست اقوام سکایی افتاده و این اقوام مهاجر نام آن را نیز از زرنگیان به سیستان و سیستان تغییر داده‌اند، پیدا شدن متن سغدی داستان رستم فرضیه‌ای را که بنابر آن، داستان اصلی رستم میراث فرهنگ آسیای میانه و فرهنگ اقوام ایرانی سکایی است، و ریشه آن را در گذشته بسیار دور اقوام سکایی ساکن در جلگهٔ ماوراءالنهر جستجو می‌کند، نزدیک‌تر به یقین می‌سازد. اگرچه در ادب مردم سکایی دوران وسطی که به زبان ختی متجلی است، نامی از رستم نرفته ولی قوم همسایهٔ سکاها، یعنی سغدی‌ها یادبود آن قهرمان باستانی ایران شرفی را در نوشته‌های خود گرامی داشته و دلاوری‌های او را در این داستان کوتاه منعکس کرده‌اند. با آن که داستان رستم در زمان ساسانیان ناشناخته نبوده و دیگر نویسندگان اسلامی نیز از او یاد کرده‌اند، تنها فردوسی بود که توانست با سخن سحرآفرین خود چهره رنگ رفته رستم را درخشندگی دهد و خاطرهٔ آن قهرمان را در دلها زنده کند و او را محبوب مردم سازد. و ما به یادبود این تجدید حیات یا تولد دوباره رستم مقاله را با جملهٔ سغدی نقل از داستان ۸۵۰-۸۵۱ *rustami ziwart paru wazark širnām* «رستم بازگشت با آواز بزرگ» به پایان می‌رسانیم.

1. *Ibid.*, p. 11, note 5.

2. *Miang*, Vol. 2, 118.

و در ترجمهٔ فارسی مروج‌الذهب (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴) جلد اول، ص ۲۲۲، می‌آید. اضافه شود که دکتر ذبیح‌الله صفا در حماسه‌سرایی در ایران و همچنین در ترجمهٔ کیهان، ص ۲۰۳، این قرأت را مرود شمرده‌اند.

پژوهشی پیرامون روایت سغدی داستان رستم* (با ترجمه متن، آوانوشت، تحلیل سبک و ویژگی‌های دستوری)

در میان دست‌نوشته‌های سغدی که در اوایل قرن بیستم در کتابخانه‌ی نه قرن مسدود شده یکی از غارهای هزار بودای دون هوانگ چین پیدا شد، داستان کوتاهی در مورد رستم وجود دارد. قسمتی از این متن را سراورل استین به موزه بریتانیا و قسمت دیگر را پل پلیو به کتابخانه‌ی ملی پاریس بردند. امیل بنونیست در سال ۱۹۴۰ هر دو قسمت را در مجموعه‌ی متون سغدی به فرانسوی ترجمه و چاپ کرده است.^۱ قبل از او رایشلیت دست‌نوشته موزه بریتانیا را در سال ۱۹۳۱ به زبان آلمانی ترجمه کرده بود.^۲ در سال ۱۹۷۶ نیکلاس سیمز و ویلیامز ضمن بازنگری دقیق‌تر عکس دست‌نوشته، قطعه‌ی رستم را به زبان انگلیسی ترجمه کرد و چند یادداشت اصلاحی را، با در نظر گرفتن مطالب و یادداشت‌های بعدی بنونیست و همچنین نقد هنینگ بر کتاب بنونیست و پیشنهادهای شفاعی گرشویچ، به آن افزود.^۳

نخستین کسی که داستان سغدی رستم را به زبان فارسی ترجمه کرد، دکتر احسان یارشاطر بود که آن را در مجله مهر، سال ۸، شماره ۷، سال ۱۳۳۱ منتشر کرد. نگارنده در سال ۱۳۵۶ متن سغدی را، با در نظر گرفتن اصلاحات و بازسازی‌های سیمز و ویلیامز و بعضی از یادداشت‌های بعدی بنونیست و هنینگ، به فارسی ترجمه کرد که در سال ۱۳۵۷ در مجموعه شاهنامه‌شناسی به چاپ رسید. آخرین ترجمه داستان رستم از لئونیدویچ

* در: مهر و داد و بهار (یادنامه دکتر مهرداد بهار)، به کوشش امیر کاووس بالازاده، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷، صص ۲۶۲-۲۳۳.

1. E. Benveniste, *Textes Sogdiens*, Paris, 1940, pp. 134-136 (13).

2. H. Reichelt, *Die Sogdischen Handschriftenreste des Britischen Museums*, Heidelberg, 1931, Vol. 2, p. 62.

3. N. Sims-Williams, "The sogdian Fragments of the British Library", *Indo-Iranian Journal* 18, 1976, pp. 43-74.

خروموف است در مقاله‌ای با عنوان «از رستم تا دیوآشتیچ» که آن را س. قربانوف و ج. شریفاف به فارسی برگردانده‌اند و در نشریات عرفان (دوشنبه ۱۹۸۷) منتشر کرده‌اند. فتوکپی این مقاله چند سال پیش به دست این جانب رسید.

خلاصه متن سفدی

متن سفدی از جنگ رستم با دیوان و شکست آن‌ها در برابر آن یک‌سوار حکایت می‌کند. دیوان بعد از شکست به داخل شهر (یا به روایتی، به داخل قلعه) می‌گریزند و دروازه‌ها را می‌بندند. رستم پس از بازگشت پیروزمندانه به چمنزاری می‌رود؛ رخس را برای چرا در سبزه‌زارها رها می‌کند؛ جامه پوست پلنگ از تن درمی‌آورد؛ غذایی می‌خورد؛ بستری می‌گسترده و به خواب می‌رود.

دیوان که از رسوایی شکست خود شرمسارند، به رایزنی می‌پردازند و خود را برای کین خواهی و جبران شکست و تلاش در حمله و غافلگیری رستم آماده می‌کنند. آنان با لشکری گران که ترکیبی عجیب از سواره‌نظام دارد (گردونه‌سوار، کماندار، پیل‌سوار، خوک‌سوار، سگ‌سوار، روباه‌سوار، مار و سوسمارسوار) و دیوان پرنده و واژگون رونده (سر به زمین، پا به هوا) به پیکار رستم می‌روند. از دهان دود و آتش می‌ریزند و به جادو باران و برف و تگرگ برمی‌انگیزند. رخس تیزهوش و تیزشامه که از خطر دشمن آگاه می‌شود، رستم را از خواب برمی‌خیزاند. وی برای مقابله با دیوان آماده می‌شود، ولی چون تعداد سپاه را می‌بیند، با مشورت اسبش رخس تدبیری می‌اندیشد و به جنگ گریز می‌پردازد. دیوان که فرار رستم را می‌بینند، سرمست از پیروزی، برای دستگیری زنده رستم، او را تا بیشه‌زار تعقیب می‌کنند، ولی ناگهان رستم باز می‌گردد و چون شیر درم بر نخجیر، یا کفتار بر گله و رمه، یا شاهین بر خرگوش و یا خارپشت بر مار، بر دیوان می‌تازد و آن‌ها را تار و مار می‌کند.

این چکیده داستان کوتاه جنگ رستم با دیوان است. پوشیده نماند که دیوار نگاره‌ای در پنجیکند این پیکار را به تصویر درآورده است.

بدون شک روایت سفدی رستم قسمتی از یک داستان بلندتر است که اصل آن از دستبرد حوادث مصون نمانده و به دست ما نرسیده است. با این روایت کوتاه تجسم شخصیت قهرمان بسیار دشوار است. اسم رستم، نام اسبش رخس و جامه پوست پلنگ او شکی در این که پهلوان روایت سفدی رستم است، باقی نمی‌گذارد. اما سپاه دیوان که سوار بر پیل، گراز، مار، سوسمار و روباه‌اند، بعضی در حال پرواز، بعضی واژگونه سر به

زمین و پا در هوا، فضای افسانه‌ای به روایت می‌بخشد. دیوانی که از دهان شعله آتش و دود می‌ریزند و باران و برف و تگرگ برمی‌انگیزند و تندروار می‌غزیند. روح قصه‌های عامیانه را که شاید از اسطوره‌های کهن‌تر سرچشمه گرفته باشند، به خاطر می‌آورد. شک نیست که رستم متن سغدی از بن‌مایه‌های حماسی بی‌بهره نیست. یک‌سواری که با لشکری چنین انبوه به نبرد برمی‌خیزد و آن را در هم می‌شکند. اسب او نیز اسبی است تیزهوش و تیزشامه که رستم را از خطر می‌آگاهاند و در تدبیر جنگ و گریز مشاور رستم است. شگفت آن‌که سپاه دیوان اسب سوار ندارند و اسب فقط برای رستم انتخاب و چون امتیازی به او داده شده است.

کشف متن رستم سغدی، این فرضیه را که داستان رستم اصل سکایی دارد، در میان دانشمندان تقویت کرده است. چه رستم شاهنامه، جهان پهلوانی که چند قرن خاک ایران را از گزند دشمنان دور می‌دارد، نیز یک سیستانی است و بر اساس قراین می‌تواند سکایی تبار باشد. فرضیه حاضر، با نبود نام رستم و زال در اوستا و طرح بسیار کم‌رنگ حضور این پهلوانان در ادبیات پهلوی، نیروی بیشتری یافته است. گرچه نام رستم در ادبیات سکایی میانه (نُختنی) نیامده، اما روایت سغدی که قوم همسایه سکاهای بودند، این شک را برمی‌انگیزد که شاید رستم قهرمان اقوام ایرانی شرقی بوده که روایت آن، به دنبال مهاجرت سکاهای از آسیای مرکزی به نواحی شرقی نجد ایران، رویدادی که حدود سال ۱۳۵ پیش از میلاد صورت گرفته است، با روایات ایرانی منطقه تلفیق شده باشد. یادآوری می‌کنیم که اقوام سکایی هم پیش از مسکن‌گزیدن در سیستان، مدتی در ماوراءالنهر و شهرهای تجاری - فرهنگی سغدی و بلخی (شاید از ۱۶۰ پیش از میلاد) به سر برده‌اند و با فرهنگ بسیار غنی ایرانی - یونانی این ناحیه و آن شهرها آشنا شده‌اند و هنگامی که به شرق ایران رسیده‌اند و نام زرنگان را به سیستان و سیستان تغییر داده‌اند، با خود آمیخته‌ای از فرهنگ دولت‌شهرهای آسیای مرکزی به ارمغان آورده‌اند؛ فرهنگی که ملهم از بن‌مایه‌های ایرانی، یونانی و هندی بود و ضمناً با فرهنگ کوشانی و شکوفایی هنری آن بیگانه نبود.

زنده‌یاد دکتر مهرداد بهار، دلیل منطقی یاد نشدن داستان رستم در متن‌های اوستایی را مقدم بودن عصر اوستا بر عصر تدوین داستان زال و رستم می‌داند. درحالی که تدوین پشت‌های اوستا در اواسط عصر هخامنشیان به انجام رسیده است، داستان زال و رستم باید به احتمال در حوالی میلاد مسیح شروع به شکل گرفتن و تلفیق با روایات پیشدادی و کیانی شرق ایران کرده باشد؛ و این زمانی است که شرق و شمال شرق نجد ایران بیشتر زیر نفوذ دین بودایی است تا دین زردشتی و بلخ مرکز دین بودایی است و دولت بودایی

کوشانی بر بخش اعظم منطقه حاکم است و سکایان در زابل و سیستان مستقراند. نقش رستم در ادبیات پهلوی نیز بیشتر در متونی که اصل غیرزردشتی و به ویژه سرچشمه اشکانی دارد، به چشم می‌خورد. مثلاً درخت آسوریک از رستم و اسفندیار در کنار هم به عنوان دو هم نبرد یاد می‌کند.

در بندهش نیز که تألیف آن را حدود قرن دوم هجری می‌دانند، از رستم به عنوان نجات‌دهنده کاوس و دیگر ایرانیان از چنگ هاماورانیان و همچنین شکست‌دهنده افراسیاب، به طور گذرا، یاد می‌شود.^۱

ما همچنین از وجود کتاب مستقلی به نام رستم و اسفندیار در صدر اسلام خبر داریم و می‌دانیم که مردی مکی به نام نصر بن حارث، در عصر پیغمبر اسلام حضرت محمد (ص) از آنچه در سرزمین فرات راجع به رستم و اسفندیار شنیده بود، برای مردم نقل می‌کرد.

مهرداد بهار از این مطالب نتیجه می‌گیرد که روایات سیستانی (منهم از سکاایی) داستان رستم، و روایات دیگر ایرانی در شرق ایران، به ویژه آن‌ها که از زمان اشکانیان به دوره ساسانیان رسیده بود، یا هم تلفیق و در طول زمان کم‌کم عناصر جدیدی به آن افزوده شد. اگر بپذیریم که زمان تدوین درخت آسوریک باید اوایل دوران ساسانی باشد، این تلفیق باید چند قرن طول کشیده تا به صورت روایت فردوسی درآمده باشد.

حال ببینیم سرچشمه داستان رستم از کجاست؟ آیا این روایت از سکایان مهاجر آسیای مرکزی به نجد ایران رسیده یا متکی به روایات رایج در جنوب هندوکش و دره کابل قبل از رسیدن سکایان به آن جاست. نولده که ریشه داستان رستم را در فرهنگ ملی و محلی مردم زرنگیان و الرّخج (آز کوزیا) می‌داند و آن قسمت از قهرمانی‌های او را که جنبه فوق بشری دارد، محصول و زاییده اندیشه اقوام ابتدایی و قسمتی از دلآوری‌های او را که مربوط به مهارت و هنرهای انسانی است، اضافات بعدی می‌داند.

به عقیده کریستنین در زمان ساسانیان دو روایت وجود داشت: یکی درباره خاندان قارن و گودرز که احتمالاً بازماندگان خاندان اشکانی بودند و داستان‌های قهرمانی اجداد خود را نسل اندر نسل نگهداری می‌کردند؛ و دیگری درباره خاندان امارت نشین سیستان بود. گرچه روایت اول خیلی قدیم‌تر از روایت دوم بود^۲، سنت دوم در اواخر دوران ساسانی محبوبیت بیشتری پیدا کرد و رستم از همان زمان جای پای محکمی در حماسه

۱. رک. مهرداد بهار، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۷۳، ص ۹۸ به بعد.

۲. اما فرضیه دیگری نیز وجود دارد که داستان رستم را حتی کهن‌تر از دوران اشکانی (البته به همین روش روایات شفاهی) و شاید به دوران هند و ایرانی و هند و اروپایی می‌رساند. رک. مقاله دیوبندس، در اکتایرانیکا (Acta Iranica)، شماره ۲۴، ۱۹۸۵.

ایران یافت. این سنت که اکثراً متکی به روایات شفاهی بود، توسط گوسانان حفظ و گسترده می‌شد. استاد خانم مری بویس در مقاله خود «گوسان پارتی و سنت خنیاگری» نقش برجسته این راویان هنرمند، شاعر و نوازنده را در شکل بخشیدن به داستان‌ها و روایات شفاهی تشریح کرده است.

به عقیده او، گوسانان در زندگی پارت‌ها و همسایگان‌شان تا اواخر عهد ساسانی نقشی قابل ملاحظه داشته‌اند. سنت گوسان‌ها در پرداختن به داستان‌های حماسی، سنتی غنی بوده است، به ویژه گوسانان و راویان خراسان که هم از امکانات متنوع فرهنگی و هم از آزادی‌های دینی دوران کوشانی و اشکانی در شرف برخوردار بودند، و بهترین حافظ و شاید مهم‌ترین عامل تلفیق داستان‌های حماسی ایران به شمار می‌روند. همین سنت بعدها به فردوسی رسیده و او پس از سال‌ها رنج با نبوغ سخنوری خود چهره جاودانی پهلوان شکست‌ناپذیر ایران را به گنجینه سخن فارسی بخشیده است.

بنابراین، شک نیست که رستم از زمان اشکانیان شناخته شده بود و داستان سغدی که تدبیر جنگ و گریز رستم را می‌نماید، شیوه جنگی اشکانیان را به یاد می‌آورد که با اقوام سکایی پیوند نزدیک داشته و بنا بر نظریه‌ای قوم ده‌ها، که اصل و تبار اشکانیان است، یکی از قبایل سکایی بوده که میان آن‌ها نیز از دوران باستان شیوه جنگ و گریز شناخته شده است. از طرف دیگر، نقش رخس در طول زندگی رستم از کودکی تا مرگ را نمی‌توان نادیده گرفت، به ویژه که رخس را در کنار رستم به خاک سپردند، همان‌گونه که سکاها اسبان سران قبیله خود را در اطراف گور او خاک می‌کردند.^۱

اما آیا این شواهد کافی است که رستم را فقط سکایی بدانیم؟ دکتر مهرداد بهار شخصیت رستم را با شخصیت خدای جنگاور هند و ایرانی ایندرو مقایسه کرده است. «رستم مانند ایندرو از پهلوی مادر زاده شد، چون ایندرو در کودکی پهلوانی‌ها کرد، هر دو از بالایی بلند و نیرویی خارق‌العاده بهره‌مند بودند. رستم گرز خویش را به ارت برد، همان‌گونه که ایندرو سلاح خود و جژه (Vajra) را. دو واژه گرز و جژه هر دو از یک اصل هند و ایرانی به معنای «آذرخش» گرفته شده است. هر دو پهلوان بی‌رقیب‌اند، ایندرو در جهان خدایان و رستم در جهان پهلوانان.»

اما این تشابه دو شخصیت باز هم کمکی به کشف بن‌مایه‌های داستانی رستم نمی‌کند. دکتر بهار بار دیگر در اسطوره‌های همسایگان، از فرهنگ بودایی - هندویی - کوشانی الهام می‌گیرد و در پی پهلوانی طرد شده در کودکی (زال) و عاشق پیشه (زال و رستم) و

۱. مهرداد بهار، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۰۷ به بعد.

دلاور و کشته شده به نامردی (رستم) به جستار می پردازد و کریشنه این معبود هندویان را که به هنگام زادن طرد و به دور از مادر بزرگ می شود و زنان بسیار دلباخته اویند و در شکار با تیری که به پایش خورد، کشته می شود، بارستم مقایسه می کند. او عقیده دارد که بسیاری از شباهت های بُن مایه های روایات رایج در دره سند، جنوب افغانستان و نجد ایران می تواند به علل تاریخی و فرهنگی مشترک باشد و با این فرضیه که پهلوان عاشق پیشه هندی در روایات ایرانی به دو شخصیت زال و رستم تقسیم شده است، منشأ داستان رستم را در آن حیطه باز می جوید.

من تصور می کنم که پهلوانی دلاور به نام رستم در میان اقوام ایرانی تبار قبل از انشعاب آن ها به شرق و غرب وجود داشته و رستم کهن نمود (archetype) پهلوانی تمام اقوام ایرانی است. از این جهت است که هم سکاها او را می شناختند و هم سغدی ها داستانش را به روایت کشیده و نقشش را به تصویر در آورده اند و هم در میان ایرانیان غربی (مقصود آن هاست که با زبان ایرانی غربی تکلم می کردند) محبوبیت داشته است. حال اگر بعضی از نمادهای خدایان هند و ایرانی یا حتی هندی در شخصیت رستم بازتاب پیدا کرده باشد، احتمالاً تأثیر آمیزش فرهنگی و نیروی تلفیق و جذب عناصر اسطوره ای توسط چهره های مشهور جهان، چه تاریخی و چه غیر تاریخی، است.

موضوع دیگری که در زمینه ریشه یابی داستان رستم باید مورد بررسی قرار گیرد، موضوع مهاجرت هاست. ما می دانیم که در نیمه دوم قرن سوم میلادی ایرانیانی که بیشتر گرایش مانوی و مسیحی داشتند، به آسیای مرکزی و چین مهاجرت کردند و علت آن شاید سختگیری های موبدان زردشتی بود. این مهاجران با خود سنت های دینی، فرهنگی و هنری ایران را بدان سامان بردند.

تأثیر عمیق هنر ساسانی در آثار تورفان مخصوصاً در نقاشی ها و کتاب نگاره های مانویان و سبک معماری ویرانه های شهر خوچو (چینانچکنت سغدی) نظریه مهاجرت جدید را تأیید می کند. امکان دارد که این مهاجران داستان هایی را نیز که در زمان ساسانیان از دوران اشکانی شناخته شده و محبوب عامه بود، با خود به فرهنگ سغدیان آسیای مرکزی منتقل کرده باشند. در این مورد مانویان بیشترین سهم را داشتند، چه، تعدادی داستان با ریشه های هندی، ایرانی و یونانی و حتی آرامی - سامی در میان متون سغدی پیدا شده است که بیشتر آن ها اصل مانوی دارد.

اگر ما بتوانیم فرض کنیم که داستان رستم همراه با مهاجرت سکاها از آسیای مرکزی به سیستان آمده است، یا از روایات بومی زرنگان که آمیزه ای از فرهنگ ساستان شرق

ایران است، پیش از آمدن سکاما الهام گرفته است، می توانیم در جهت عکس آن نیز نظر دهیم که داستان رستم که از زمان گوسانان و نقالان اشکانی در میان مردم ایران محسوب و شناخته شده بود، با مهاجرت این ایرانیان، به آسیای مرکزی و چین منتقل و در آن جا با روایات بومی عامیانه دیگری تلفیق شده است.

آنچه که بدین نظریه رنگ تأیید می بخشد، نام رستم در متن سغدی است که صورت آوایی ایرانی غربی دارد و بیشتر شبیه به فارسی میانه و پارسی است تا سغدی.

درباره ریشه نام رستم یادآور می شود که در متون پهلوی به صورت روتستهم (rōtestahm) آمده که آن را با ریشه های مختلف مربوط ساخته اند. یوستی و به دنبال او دکتر محمد معین (در حاشیه برهان قاطع) آن را از ستاک - rauda «رُستن» (محملاً به صورت صفت مفعولی) و taxma «نیر و مند، قوی» و کلاً به معنی «بالنده، قوی، قوی اندام»، که تقریباً مترادف با عنوان او تهمتن است، می داند. دیگران آن را با صورت فرضی اوستایی *rauda-staxma «دارنده نیروی بالندگی» مقایسه کرده اند.

برخی هم ریشه آن را raotas-taxma به معنی «دارنده نیروی رود» می شناسند که قسمت اول ترکیب را از -rautah «رود» گرفته و با اسم مادر رستم، رودابه (rōtabak) «دارنده درخشش رود» هم پیوند می دانند. به نظر می رسد که پیشنهاد دوم امروز طرفداران بیشتری دارد، و بر اساس این نظر است که بعضی از ویژگی های شخصیت رستم را با خدای هند و ایرانی apām napāt «پسر آبها» همانند دانسته اند. پیام نجات خدایی است که چهره چندگونه خورشید را هنگام طلوع و غروب در آبها ترسیم و همچنین فرّ یا خورنه را در آبها پنهان می کند (به ویژه هنگامی که شخصی که شایستگی دستیابی آن را ندارد، در جست و جویش باشد). از طرف دیگر، او «دارنده اسب های تندرو» aurvat-aspa است و به همین دلیل رستم را که نقش برجسته ای در نگهداری تاج و تخت کیانی دارد، به نوعی با فرّ پیوند داده اند، کسی که فرّ گریزان شاهان را باز می گرداند. در این جا وارد بحث ژرژ دومزیل درباره خدایان و جامعه سه گانه هند و اروپایی نمی شویم و همچنین از اشاره به مشابهت هایی که حماسه های مختلف هند و اروپایی با حماسه رستم دارند، پرهیز می کنیم. تنها یادآور می شویم که در شاهنامه شباهت ها و همانندی هایی بین رستم و خورشید که یکی از نمادهای پیام نجات است، دیده می شود:

همی گفت هر کس که این رستم است و بسا آفتاب سپیده دم است

از طرف دیگر، رستم صاحب اسبی است به نام رخش به معنی «درخشان». حتی در متن سغدی هم به تیزهوشی این اسب اشاره می شود و رستم در تدبیر جنگ و گریز با او به

رایزنی می‌پردازد. رخش اسبی معمولی نیست، همان‌طور که خانتوس، برای آشیل [ایلیاد] اسبی معمولی نبود. دانشمندان شباهت‌هایی میان رستم و رخش از طرفی و آشیل و خانتوس از طرف دیگر یافته‌اند. شک نیست که خانتوس اسبی جاودانی و خدایگون بوده که با صاحبش هم‌صحبتی داشته و مرگ آشیل را به او خبر می‌دهد. رخش در شاهنامه نیز اسبی شگفت است، به طوری که فروشنده‌اش آن را به بهای ایران ارزش‌گذاری می‌کند:

چنین داد پاسخ که گر رستمی برو راست کن روی ایران زمی
مر این را بر و بوم ایران بهاست بدین بر تو خواهی جهان کرد راست

رخش زندگی رستم را چند بار نجات می‌دهد، با هوش خود، با قدرت بدنی و حسن بویایی بسیار نیرومندش خطر را از دور درک می‌کند و درحقیقت به خطر بوی می‌برد. صفتی که حتی دز متن کوتاه سغدی نیز کاملاً آشکار است: رخش «بوی بُران» (*βōd-βarān*) است. در آزمون هفت‌خوان شاهنامه کشنده شیر و اژدهاست. چنان تیزبین است که یک مورچه را در پارچه سیاه از دو فرسنگی می‌بیند، چیزی که رستم توانایی‌اش را ندارد. با همین خصوصیت، رخش مرگ رستم را - همچون خانتوس - پیش‌بینی می‌کند. وقتی رستم به سر چاهی که برادرش شغاد برای او کنده است، می‌رسد:

همی رخش از آن خاک نو یافت بوی تن خویش را گرد کرده چو گوی
همی جست و ترسان شد از بوی خاک زمین را به نعلش همی کرده چاک
بزد گسام رخش نکاور به راه چنین تا بیامد میان دو چاه

از این مطالب نتیجه‌گیری می‌شود که هرچند شخصیت رستم می‌تواند بُن‌مایه‌های سکایی، هند و ایرانی و حتی هند و اروپایی داشته و از سنت‌های بسیار کهن روایات شفاهی غالباً شاعرانه این اقوام الهام گرفته باشد، باز هم نمی‌توان آن را از مجموعه به هم پیوسته حماسه بزرگ ایران جدا کرد و از اضافات بعدی روایات سیستانی دانست. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، این روایات از زمان اشکانیان و شاید کمی قبل از آن‌ها به صورت مجموعه‌ای تدوین یافت که به احتمال بسیار روایت شفاهی آن، به علت نقش گوسانان و شاعران نقال، معروف‌تر و محبوب‌تر بوده است.

متن سغدی شکی باقی نمی‌گذارد که روایات رستم به صورت شفاهی به ادبیات سغدی منتقل شده است، چه نام رستم در متن سغدی با دو هجا و یک مصوت پایانی که شناسه صرفی آن است، به صورت *Rustam-i* می‌آید که فقط می‌تواند بازتاب صورت گفتاری نام رستم در فارسی میانه یا پارتی باشد. چه، اگر به صورت کتبی منتقل شده بود،

باید با املائی تاریخی Rōtestahm متون پهلوی می‌آمد و اگر واژه در اصل سغدی بود، قسمت دوم ترکیب آن taxm بود که به خط سغدی -tym- نوشته می‌شد.^۱

در هر حال، متن سغدی داستان رستم که ممکن است قسمت کوچکی از یک اثر مکتوب بلندتر باشد و وجود دیوارنگاره‌ای در ویرانه‌های شهر کهنه پنچیکند (پنجی‌کند) که پهلوانی را در حال جنگ با دیوان و اژدها می‌نماید و بیشتر دانشمندان آن را نقش رستم دانسته‌اند، محبوبیت این پهلوان بلندآوازه را در میان سغدی‌ان تأیید می‌کند. نقش رستم بر دیوارنگاره پنچیکند تاجیکستان که شاید بیشتر از نقش رستم نزدیک شیراز شایستگی این نام را داشته باشد، تجلی هنر سغدی است؛ هنری کاملاً خودجوش با عناصر عامیانه آمیخته با خصیصه‌های پهلوانی و نمایشی یک جامعه فنودال. رنگ محلی و عنصرهای وام گرفته از هنر ساسانی، یونانی و چینی با هم جذب شده و هنر اصیلی ارائه داده‌اند که تأثیر آن بر هنر مینیاتور ایرانی مجال تردید باقی نمی‌گذارد. عنصر قهرمانی و پهلوانی این نگاره‌ها تجلی جامعه‌ای است که با جامعه اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه شباهتی شگفت‌انگیز دارد. می‌توان تصور کرد که هنر تصویر پهلوان و نقاشی داستان قهرمانان (از جمله سوک سیاوش و داستان خرگوش و شیر و تدبیر خرگوش برای به دام انداختن شیر) به دلیل حکومت ملوک‌الطوایفی و عدم تمرکز جامعه در آن سوی جیحون و در دولتشهرهای مستقل سغدی، بعضی از بن‌مایه‌های پهلوان‌سالاری را که در بافت فرهنگی آن نفوذی عمیق داشت، حفظ کرده‌اند. اما این عناصر در هنر ایران ساسانی به علت مرکزیت حکومت و شاه‌سالاری از بین رفته است. در نتیجه همین پدیده است که دیوارنگاره‌های پنچیکند حماسه رستم را با آن همه نیرو و هیجان به قالب تصویر درمی‌آورد و در سوک سیاوش، شاهزاده‌ای که خورش در این مرز و بوم بیگانه بر زمین ریخت و قهرمان مظلومیت حماسه‌های ایرانی شد، خرابه‌های پنچیکند را پُر از اشک و فریاد می‌کند.

توضیحاتی درباره کیفیت دست‌نوشته و بازسازی نیکلاس سیمز ویلیامز

داستان رستم بر کاغذ سفید بسیار نازک به قطع $۰/۵۳۵ \times ۰/۲۹$ نوشته شده است. خط آن از گونه خط تحریری سغدی است. در این گونه خط تشابه حروف که خود از

۱. ما مدرک دیگری برای نام رستم در منابع غربی داریم. در تاریخ بی‌نام سریانی مورخ قرن پنجم میلادی که هوشمان در دستور ازمنی از آن نام برده و خاتم بیگولوسکایا چاپ کرده است. نام رستم به شکل دو هجایی Ros-tam آمده. اگر این مأخذ موثق باشد. این قدیمی‌ترین متنی است که نام رستم به هیأت فارسی و سغدی در ایرانی غربی آمده است (نقل از بوهان قاطع، حاشیه دکنتر معین، این تاریخ‌گویا در محله پیام نو، تهران سال سوم، از شماره یک به بعد از روسی به فارسی ترجمه شده است).

مشکلات خط سغدی است، بیشتر به چشم می‌خورد و به طور کلی حروف *n* و *z* را به دشواری می‌توان از یکدیگر تمیز داد و این در بیشتر متون از معضلات خط سغدی است. گاه تشخیص این دو حرف از حرف *a* و همچنین در بعضی موارد تمایز حروف *a* از *y* و *s* و *z* بسیار دشوار است، به ویژه اگر این حروف در وسط واژه قرار گرفته باشند. تفاوت قرائت بنویست و سیمز و یلیامز هم بیشتر به علت اختلاف سلیقه در تشخیص این حروف است.

قطعه اول دست‌نوشته که با علامت مشخصه P13 در کتابخانه ملی پاریس موجود است، سی سطر دارد که سطر اول و دو سطر آخر آن ناتمام و تا حدودی ناخواناست. قطعه دوم دست‌نوشته که کوتاه‌تر است و در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود، ۱۵ سطر دارد. از سطر اول آن فقط دو واژه آخر بازمانده که معادل سطر ۲۹ کتابخانه ملی پاریس است که تصادفاً این دو واژه آخر را ندارد. از سطر دوم نصف ابتدای آن افتاده است که اندکی از این افتادگی در ابتدای سطر ۳۰ قطعه اول به چشم می‌خورد. از سطر سوم نیز نصف اول سطر افتاده و راهی برای بازسازی آن وجود ندارد.

سیمز و یلیامز^۱ مطابق نظریهٔ هنینگ (BSOAS, ۱۹۴۵, ۴۶۵، یادداشت ۲)، دو سطر اول قطعه دوم را با دو سطر آخر قطعه اول یکی دانسته و بنابراین، سطرهای ۲۹ و ۳۰ قطعه اول را با سطرهای اول و دوم قطعه دوم به هم پیوسته و یک قطعهٔ یکنواخت ۴۴ سطری را که سطر آخر آن بیشترش آسیب دیده است، همراه با حرف‌نوشت و ترجمهٔ انگلیسی در مجلهٔ *Indo-Iranian Journal*، ۱۹۷۶، صفحات ۶۱-۵۴، منتشر کرده و در پایان مقاله یادداشت‌های سودمندی که فهم بعضی از واژه‌های دشوار را آسان می‌کند، داده است (صص ۵۸-۶۱). پانویس‌ها با توجه به مشاهدات وی در بررسی اصل دست‌نوشته و همچنین ملهم از پیشنهادهای هنینگ و گرشویچ است که با قرائت نخستین بنویست تمایز دارد. از جملهٔ پیشنهادهای اشتقاقی او که از بازسازی جدید الهام گرفته، موارد زیر است:

سطر ۱. واژه - tars̄ : r̄s̄ = «گریختن» از tars̄ā همراه با واژه اوستایی tāca (این بازسازی به جای tars̄ «ترسیدن» قرائت بنویست است).

سطر ۶. واژه - p̄r̄ōnn- : p̄r̄ōdan = «پالان» (به جای p̄r̄ōn) شاید به معنی «پیرهن».

سطر ۷. واژه - m̄nšpn- : m̄nšpan «آرمیدن»، سوم شخص مفرد ماضی از ستاک مضارع

۱. سیمز و یلیامز بازسازی‌های خود را با توجه به دست‌نوشتهٔ سغدی که شخصاً خوانده و نیز پیشنهادهای هنینگ و گرشویچ انجام داده است.

- anšpan- (به جای mnšp بنویست) (بازسازی شوارتز).
- و نیز anspāk :nsp'k «بستر، زیرانداز»، (به جای 'nšp'k) (همو).
- سطر ۸. واژه 'pr'yštrn :parištrn «گسترده»، (به جای 'pr'nštr).
- همچنین واژه 'nβ'yr :niβer «مشورت»، (به جای 'zβ'yr).
- سطر ۹. واژه 'ans(a)t :nšt «شور، ریزنی»، از ham-sta، (به جای 'yšt).
- سطر ۱۱. واژه 'mnt'ysymn :mandaxs-ēman «پناه بردیم»، اول شخص ماضی از ستاک andax- و شناسه ēman که بیشتر در متون قدیم تر مثل نامه‌های باستانی به کار می‌رود.
- به علاوه، واژه 'zn'y'm :zanēm «بجنگیم»، (به جای wn'y'm قرائت بنویست).
- سطر ۱۲. واژه 'ny'msymn :nīst «نیست شویم»، (به جای 'zy'msymn قرائت بنویست).
- سطر ۱۳. واژه 'pratr :prtr «نبرد»، هم‌ریشه با واژه فارسی باستان pratara.
- سطر ۱۴. سه واژه اول به معنی «آن اندک باقیمانده» بازسازی اوست. احتمالاً صفت مفعولی praydē «ترک شده» را در معنای «باقیمانده» گرفته است.
- سطر ۱۵. واژه 'zyn :zēn «سلاح، جنگ‌افزار»، (به جای ZY قرائت بنویست).
- و نیز واژه 'M :dzōn «هزوارش دان» (به جای 'rm).
- سطر ۱۶. واژه 'drōn-pāθē با حرف نوشت: 'drw[np']θ[k] «تیرانداز، کمانگیر» بازسازی سیمز ویلیامز است.
- سطر ۱۷. واژه 'yyn'yynch (به جای 'šn'yeh) نام حیوانی نامشخص.
- سطر ۲۰. واژه 'kyōβy :kaθwi? > 'kuθwiya «خفاش».
- سطر ۲۱. واژه 'sk'ys'r (به جای 'sk'ns'r) «رو به بالا».
- همان سطر واژه 'yr'yntn :yarindan? «غرش»، (به جای 'yr'yynth) و همچنین rōsand.
- «[rwšn[t] «غریزند، نعره کشیدند»، (به جای 'rwy-).
- سطر ۲۳. واژه 'šikāfand :šyk'βnt «شکافتند، باز کردند»، (به جای 'syk'r'nt).
- همان سطر، واژه 'zūf :zwb «دهان»، (به جای 'nwβ).
- سطر ۲۵. واژه 'βwōnβr'nn :βōdan-frān یا βōdan-βarān «تیز شامه، تیز هوش» و «خوش نفس»، (به جای 'ywd'βr'nh «گرم دم»)، قرائت دیگر پذیرفته شده βwō'βr'an است.
- همان سطر، واژه 'wyw'yš «بیدار کرد»، فعل متعدی ماضی سوم شخص مفرد. (به جای wyw'yš قرائت لیو شیتس).
- همانجا، واژه 'mnspt «برخاست، جنبید»، (به جای mnšpt قرائت شوارتز).
- سطر ۲۷. واژه 'drwnstn :žunstan/drōnstan: «تیردان»، (به جای 'drwnšt).

سطر ۲۹. واژه ZKn: هزوارش awēn (به جای ZK)، برای بازسازی آخر سطر ۲۹ ر. ک. توضیحات بالا.

سطر ۳۰. بازسازی [kβnw] در اول سطر و trš در واژه سوم، (ر. ک. توضیحات بالا).

سطر ۳۴. واژه mēnē: myny «شجاعت» (بنویست)؛ «امید» (سیمز و یلیامز).

سطر ۳۸. مطابق سطر ۱۰ قطعه موزه بریتانیا - nst'ymn (به جای nst'ym). در این جانیز

پایانه اول شخص جمع صورت کهن ēman - را نشان می‌دهد. معنی واژه «نشان دهیم».

سطر ۴۱. مطابق سطر ۱۳ موزه بریتانیا، βt'r (به جای r't'k) در معنی «کفتار»، معادل

واژه فارسی میانه haftār، سغدی aftār یا aβdār.

سطر ۴۲. مطابق سطر ۱۴ موزه بریتانیا، γyδh: γyδh همراه با ramaku به معنی «گله، رمه».

آن را با واژه پشتو γelē و فارسی باستان gaiθā و فارسی میانه geh در gēhbān «گله‌بان» مقایسه کرده‌اند.

همان سطر، قسمت آخر، واژه γrγwšy «خرگوش» و mkyw «مانند آن» بازسازی شده

است.

سطر ۴۳. واژه sykrn به syrrn مشتق از sikarna* به معنی «خارپشت» بازسازی شده

است.

همان سطر، zδaxā: zδγh (به جای nδγh) به معنی «آزدها» که آن را سیمز و یلیامز zδaxā

یا zδaxā می‌خواند (مقایسه شود با واژه فارسی میانه zdh'g و پارتی jdh'g).

آخرین سطر (۴۴) با باقیمانده چند حرف و قسمتی از سطر ۴۳: «و شروع کرده [نابود

کردن] آن‌ها»، ترجمه شده است.

1. ~~...~~
 2. ~~...~~
 3. ~~...~~
 4. ~~...~~
 5. ~~...~~
 6. ~~...~~
 7. ~~...~~
 8. ~~...~~
 9. ~~...~~
 10. ~~...~~
 11. ~~...~~
 12. ~~...~~
 13. ~~...~~
 14. ~~...~~
 15. ~~...~~
 16. ~~...~~
 17. ~~...~~
 18. ~~...~~
 19. ~~...~~
 20. ~~...~~
 21. ~~...~~
 22. ~~...~~
 23. ~~...~~
 24. ~~...~~
 25. ~~...~~
 26. ~~...~~
 27. ~~...~~
 28. ~~...~~
 29. ~~...~~
 30. ~~...~~
 31. ~~...~~
 32. ~~...~~
 33. ~~...~~
 34. ~~...~~
 35. ~~...~~
 36. ~~...~~
 37. ~~...~~
 38. ~~...~~
 39. ~~...~~
 40. ~~...~~
 41. ~~...~~
 42. ~~...~~
 43. ~~...~~
 44. ~~...~~
 45. ~~...~~
 46. ~~...~~
 47. ~~...~~
 48. ~~...~~
 49. ~~...~~
 50. ~~...~~
 51. ~~...~~
 52. ~~...~~
 53. ~~...~~
 54. ~~...~~
 55. ~~...~~
 56. ~~...~~
 57. ~~...~~
 58. ~~...~~
 59. ~~...~~
 60. ~~...~~
 61. ~~...~~
 62. ~~...~~
 63. ~~...~~
 64. ~~...~~
 65. ~~...~~
 66. ~~...~~
 67. ~~...~~
 68. ~~...~~
 69. ~~...~~
 70. ~~...~~
 71. ~~...~~
 72. ~~...~~
 73. ~~...~~
 74. ~~...~~
 75. ~~...~~
 76. ~~...~~
 77. ~~...~~
 78. ~~...~~
 79. ~~...~~
 80. ~~...~~
 81. ~~...~~
 82. ~~...~~
 83. ~~...~~
 84. ~~...~~
 85. ~~...~~
 86. ~~...~~
 87. ~~...~~
 88. ~~...~~
 89. ~~...~~
 90. ~~...~~
 91. ~~...~~
 92. ~~...~~
 93. ~~...~~
 94. ~~...~~
 95. ~~...~~
 96. ~~...~~
 97. ~~...~~
 98. ~~...~~
 99. ~~...~~
 100. ~~...~~

حرف نوشت

- 1 wrcwnk(ry')[γw δyw] (t^a ywnyδ^a trš'nt (kw) [a knδh]
- 2 s't γw rwstmy m'yδ kw knδβr prm 'škr'k šw'
- 3 γrβ MN pršp'r myr'nt 1-LPW γršy'kh^δ β'w'nt
- 4 tγty 'wyh knδyh ZKw knδβrt βynt'nt 'γw
- 5 rwstmy zyw'rt prw RBkw šym'm šw' kw šyr'kh
- 6 wšγwrt mnc'y pyrδnn^c syγw'y 'spw prw wš w'c
- 7 γwty mnšpn^d γwrt γwr' š'twγw wβ' 'nsp'kh^e
- 8 pr'yštrn nypδ "γ"z 'wβt γw δywt prw nβ'yr prw

1 Sims-Williams, N., "The Sogdian Fragments of the British Library", *Indo-Iranian Journal*, 1976, pp. 54-55.

9 'inst' w'st'nt 'yw δβty m'yδ w'β'nt RBkw γnt'kw β'
 10 RBkw šβ'r MN m'γw s'r ktenn^a 'ywt'c β'r'k 'wy
 11 knōyh w'n'kw mnt'γs'ymnn^a 'cw L' zn'ym^a kt'r
 12 s'tw myr'ym 'ny'insym kt'r ZK^a γwt'wty ZKw kynh
 13 γwz'yin 'γw δywt "γ'z'nt pišt'ti 'kyty MN prtr
 14 kōnyγn^a prγt'k^h m't'nt RBkw γ'n^a pišt't'k^h
 15 'M γns zyn' M RBkw 'ny'w knδβrt pyn'ti ZKw
 16 γtδw δrw [np'] δ [k^a γr] β wrtnβ'r γrβw pyδh β'r'k
 17 γrβ γrγ'ychi (β')r'k γrβ k's β'r'k γrβ MN
 18 rwpsh β'r'k γrβ 'kwty β'r'k γrβ prw kyrmw
 19 prw krp's'k β'r'k γrβ pδ'k γrβ 'kyty γw m'yδ
 20 pm'γ'nt šw'y mk'γw erks 'γw kyδβy^k γrβw ptkwn
 21 sty c'δ'r s'r 'γw p'δ't 'sk'ys'r γr'yntn rwsn [t]¹
 22 (R)Bkw^m zwrn'k syγw'y'nt w'r wβrh zyδnn R(B)[kw] ^m
 23 twnt' šyk'β'nt^a zwβ w'c'nt "tr δβ'n pty
 24 wytr'nt y'γy rwstny prwyδ'k rtyms "ys 'γw
 25 βwδnβ'r'nn^o rγšy ZKw rwstmy wyγr'yš^p mnspt^q 'γw
 26 rwstmy MN γwβn' zγ'r't ptymync ZKw pwrδnk'
 27 em nywδ'nn δ'rwstn nyβ'ynt β'zγδ prw rγšw
 28 p'δβ'r kw δywt s'r c'n'kw 'γw rwstmy MN δ [w] r ZKw
 29 δyw 'sp'δ wyn ZK^a rγšy m'yδ w'β "(ys) ZY βγ'
 30 [kβnw] kβnw trš .[. . .] (k) [.] wn'ym ktγw δywt kw mry'
 31 [s'r] rγšy pty synt ywnyδ zyw'r't γw
 32 rwstmy c'n'kw 'γw δywt wyn'nt ywnyδ zγ'r't ZKw
 33 β'r'yeyk' β'r'p'š'nt wβyw γw pδ'k 'sp'δ' yw
 34 δβty m'yδ w'β'nt 'kδry ZK^a srδ'nk' γw myn'y
 35 'nγw'st 'sk'tr 'M m'γw "γ'ns^a L' pršt't βwt
 36 k'm šw kδ'c L' w'c'yδ k'm šw ms L' ptywyδ^u
 37 p'rZY m'yδ zw'nikw 'ny'šδ' ktšw βzyw βr's zγw
 38 n'nk' 'nšt'yann γw δywt 'γw δβty šyr wys'yδ'nt
 39 sytm'nn p'zγy'nt wytr'nt ZK^a rwstmy 'škiy
 40 wγδ'γty zyw'nt 'γw rwstmy βr' z'w'r't prw δywt
 41 mk'γw δ'γ'n δ'γw prw nγš'y' ktγw 'β'r' (p)[rw]¹
 42 m'kw γyδh mk'γw w'rγn'k prw (γ)[rγwšy¹ kt'rγw]¹
 43 syrn^u prw zδ'γh^x ršn "γ(')|z
 44 [.] (. 'nt) [.] n m [

آوانوشت

1. warčūnk (aryā) [xō dēwt] yōnəð/θ¹ taršand¹ [kō kand]¹
2. sār xō rustami mēð/θ kō kandβar parm əškarə šawa.
3. γarβ/f čan paršpār mērand, ēw zār xaršyāk¹ βāwand
4. tiyatē¹ awē kandi awu kandβart βindand, xō
5. rustami ziwart paru wazarku širnām, šawa kō šir/āk¹/ē
6. wēšxurt, mančāy, pērdan šixwāy, aspu paru wēš wāč,
7. xuti manšpan¹, xurt xara; šatux uβa, anspāk¹
8. parištarn¹, nīpad, āyāz ūβd.¹ xō dēwt paru niβēr paru
9. ansat¹ wāštand, ēw dīβti mēð/θ wāβand, wazarku γandaku βā
10. wazarku šfār čan māxu sār katčan ēwtāč βārē awē
11. kandi wānō/ wānaku mandaxsē man¹, a/əčū nē zanēm¹, katār
12. sātu mirēm anyāmsēm¹, katār awen xutaufi awu kēn
13. xōžēm, xō dēwt āyāzand parštāt, kēti čan partar
14. kaβn-yaxn paraydē¹ mātand wazarku γrān parštāk,
15. dan¹ xans zēn, dan¹ wazarku anāy/w kandβart pēnand, awu
16. γarβu dōron-pāθē¹, γarβ wartanβār, γarβu piðβārē,
17. γarβ γarβ γaynčē¹ βārē, γarβ kās βārē, γarβ čan
18. rūpas βārē, γarβ (ə)kuti βārē, γarβ paru kirmu,
19. paru karpasē βārē, γarβ pādē, γarβ kētixō mēð/θ
20. parnāyān šawe, makxō čarkas ət xō kiθβe, γarβu patkōn
21. sarē/i čādar, sār xō pādət əskē-sār¹, γarīndan¹ rōšand¹,
22. wazarku zurnē¹ šixwāyand wār, wafra, žēdōn, wazarku
23. tundar, šikāfand¹ zōf¹, wāčand atar dβān pazdi,
24. wītarand yāxi rustami/e parwēdē, rətimas əs xō
25. βōdān.frān¹ raxsi awu rustami wīyrēs¹, manspat¹ xō
26. rustami čan xupnā žyarti, patimčēn¹ awu purdang
27. čarm niyōdan, žunš/stan¹ niβēnd, βāžyad para raxšu
28. pāθfār kō dēwt sār, čānaku xō rustami čan dūr awu
29. dēw əspad wēn, awen¹ raxše mēð/θ wāβ. əs ti βaya

۱. تمام واژه‌هایی که با شماره ۱ نموده شده‌اند، تغییرات سیمز ویلیامز یا بازسازی‌های او است (در متن حرف‌نوشت با حروف لاتین مشخص است) که با قرائت بنویسیت متفاوت است. نشانه (r) می‌نماید که واژه را بدین صورت نیز می‌توان خواند. نشانه | بازسازی سیمز ویلیامز، ۱۹۷۶، ص ۶۱-۵۴ است. ر. ک. توضیحات صفحات قبل.

۲. xurčyāk βāwand tiyate «به زحمت توانستند وارد شوند». ۳. širē/ širak «خوب».

۴. dīβd/ uβd «خواهید»، چنان‌که فعل با پیشوند awa- باشد (سیمز ویلیامز، ۱۹۷۶، ص ۵۸، ۸).

۵. ? zurnē ? «زمان».

۶. žunstan/ žunstan/ žunstan قرائت žunstan از لیوشیتس، اژنوی، ۱۹۸۱، ص ۴۱۲ است. معنی آن

«کمان‌دان / تبر‌دان» است.

30. [kaβnu] ¹ kaβnu tarš ¹ [...] (k) [..]wanēm ¹, kat-xō dēwt ku mary
 31. [sār] ¹ raxši patišēnd. yōnēd/θ zīwart xō
 32. rustami. čānaku ¹ xō dēwt wēnand. yōnēd/θ zyārt awu
 33. βārēčik frāpāšand. uβyu xō padē. əspād, ēw
 34. dəβti mēd/θ wāβand əks̄t̄ awen sarθang xō menē
 35. anxwast. əskātar dan ¹ māxu āxāns parštāt βōt
 36. kām šu kadāč nē wāčēd kām. šu mas patxurda [†]
 37. pārutī mēd/θ žwanda' u nyās-ða. kat-šu əβzyu frās žayu
 38. trānk anštēman ¹/anštay-ēman. xō dēwt ēw dəβti šir
 39. saydmām pāzyērand, wītarand awen rustam əskarčē.
 40. wēdayōti/ē zīwart xō rustami, βara zāwart paru dēwt
 41. makxō dāyan šaryu paru naxšēr, kat-xō aftār paru ¹
 42. ramaku γēθ ¹, makxō wāraynē paru [xaryōšē kutār xō] ¹
 43. sīkarn [†] paru ždaxā ¹ rət-šan āyāz.

ترجمه^۵

در ترجمه زیر کوشیدیم تا حد امکان به مفهوم متن سفیدی نزدیک تر شویم. در صورت عدول یا امکان تعبیر دیگر، ترجمه تحت‌اللفظی یا آن تعبیر دیگر در پاورقی داده شده است. همچنین واژه‌هایی که بعضی یا همه حروف آن بازسازی است، با علامت ستاره (*) آمده‌اند و کلماتی که در ترجمه، تعبیر جدیدی نسبت به برگردان قبلی دارند، با علامت اضافه (+) مشخص شده‌اند.

قطعه اول:

* دیوان همان‌دم به شهر گریختند + رستم هم‌چنان به دنبال آن‌ها تا دروازه شهر رفت. بسیاری از پایمال شدن مردند. یک‌هزار [تن] + با زحمت + توانستند به شهر درآیند. دروازه‌ها را بستند. رستم با نیکنامی بزرگ برگشت. به چراگاهی نیکو رفت. ایستاد. زمین برگرفت. اسب را در سیره رها کرد. خود آرمید، غذایی خورد. سیر شد. بستری گسترده. دراز کشید [و] به خواب رفت.

۱. syrm معنی نمی‌دهد. گرشویج (نقل از سیمز و بلیامز) آن را *skyrn بازسازی کرده و از *sikurna گرفته که با skōn پشتو هم‌ریشه است (سیمز و بلیامز، ۱۹۷۶، ۶۱، ۴۳).

عبارت trš..k. wn'ym می‌توان tarš...wanēm یا حتی tarš...kunēm خواند به معنی «بگریزیم» یا «تدبیرا گریز کنیم» و یا اگر wanēm را wazēm بخوانیم (به علت شباهت دو حرف n و z) و waz- را wāz- فارسی میانه و باز /باختن فارسی (امروز) همانند کنیم، شاید معنی عبارت «تدبیر گریز بازی می‌کنیم» باشد (از یادداشت گرشویج بر مقاله سیمز و بلیامز، ۱۹۷۶، ص ۵۸).

۲. čānō/ čānaku: «چون».

۳. «کنون» = kōsi/koθri/əks̄t̄/əkoθri
 ۴. «تبلعید» = patxurda: «نکشید».

۵. این ترجمه در مقاله «رستم در روایات سفیدی»، شاهنامه‌شناسی، صص ۴۹-۴۸ انتشار یافته است. اما اینک با تغییراتی دوباره به چاپ می‌رسد.

دیوان در + انجمن + به شورا استاندند + و به یک دیگر چنین گفتند: «بزرگ زشتی بود و بزرگ شرمساری از طرف ما که از یک تنه سوار چنین به شهر + پناه بریم +. چرا نجاتیم؟ با همگی بمیریم و نابود شویم و یا کین خدایان خواهیم.»

دیوان آنان که + از جنگ + جان به در برده^۲ بودند با ساز و برگ گران و سلاح نیرومند مجهز شدند. با + شتاب فراوان دروازه شهر را گشودند. بسیار * کمانگیر، بسیار گره دونه سوار، بسیار پیل سوار، بسیاری سوار بر...، بسیاری سوار بر خوک، بسیار سوار بر روباه، بسیاری سوار بر سگ، بسیاری سوار بر مار و سوسمار^۳، بسیاری پیاده، بسیاری در حال پرواز مانند کرسکس و + خفاش می رفتند و بسیاری واژگون، سربه پایین و پاها به بالا. + غرشی + برکشیدند [و] زمانی دراز باران، برف، تگرگ [و] تندر بزرگ برانگیختند. + دهان را باز + گشودند [و] آتش، شعله، دود رها ساختند و به جستجوی رستم دلاور رهسپار شدند. آنگاه آمد رخس + تیزهوش^۴ [و] رستم را بیدار کرد. رستم از خواب برخاست، در حال، جامه پوست یلنگ پوشید، ترکش دان بریست، بر رخس سوار شد، به سوی دیوان شتافت. چون رستم از دور سیاه دیوان را دید، به رخس چنین گفت: «بیا ای سرور * کم کم + بگریزیم، * کاری + کنیم^۵ که دیوان راه سوی جنگل...^۶»

قطعه دوم:

... [بکشانیم]. رخس پسندید. در دم رستم بازگشت. وقتی دیوها چنین دیدند، بی درنگ + هم سپاه سواره و هم + پیاده به پیش تاختند و به یکدیگر گفتند: «اکنون اراده سردار شکسته [و] دیگر با ما توان نبرد نخواهد داشت. هرگز رهائش نکنید، او را نبلعید،^۷ بل چنان که هست^۸، زنده بگیرید تا او را تنبیه دردناک و شکنجه ای سخت نشان دهیم». دیوان یکدیگر را سخت برانگیختند. همگی فریاد برکشیدند و از پی رستم روان شدند. در آن هنگام رستم بازگشت و بر دیوان حمله برد^۹، چون شیر دژم بر نخجیر و یا + کفتار بر + گله رمه و یا شاهین بر * خرگوش و یا * خاربشت بر + ازدها...

داستان سغدی رستم، چه از نظر سبک و چه از نظر نکات دستوری، قابل بحث است. بدون شک نگارش آن با سبک نگارش سایر نوشته های سغدی فرق دارد و داستان در جمله های کوتاه، سریع و اغلب بدون حرف عطف بیان شده است، سبکی که در ادبیات سغدی بی نظیر می نماید. در زبان سغدی حرف عطف، حروف اضافه و ربط و ادات بسیاری به کار می رود که در مواردی بعضی از آن ها زائد به نظر می رسد.

۱. تحت اللفظی: «نزنیم» ۲. «باقیمانده بودند» ۳. «کرباسه» ۴. (یا شاید) «دارنده شامه تیز» ۵. (یا شاید) «نیرنگی بازی کنیم» ۶. این قسمت بازسازی سطر ۳۰ قطعه اول و سطر ۲ قطعه دوم است و در واقع، بین قطعه کتابخانه ملی پاریس و کتابخانه بریتانیا مشترک است. ۷. (شاید) «نکشید». ۸. «همچنان». ۹. «نیر و برد»

داستان رستم به سبک روایی در زمان گذشته نوشته شده و بنابراین بیشترین تعداد فعل آن را ماضی ساده (ایمپرفکت imperfect: انشایی) تشکیل می‌دهد و این متن ۴۳ سطر از حدود بیش از پنجاه فعل (هر سطر بیش از یک فعل) دارد. در واقع، بعضی از سطرها سه فعل گرفته‌اند (مثل سطرهای ۶، ۷، ۹ و ۲۹). وجود و توالی فعل‌ها به محتوا تحریک می‌بخشد و تقدم فعل‌ها در بسیاری از جمله‌ها سبک شعر حماسی را به یاد می‌آورد. ماضی‌های پیشونددار طبق قاعده زبان سغدی افزونه باستانی (جزء ماضی ساز) را نگه می‌دارند و به صورت مختلف در می‌آیند.

جالب‌ترین صورت‌ها، ماضی‌های با هجای آغازین man- است.^۱ مثل: mančay^۷ «ایستاد»، manšpan^۶ «آسوده»، manspat^{۲۵} «برخواست»،^{۱۱} mandaxs-ē man^{۱۱} «پناه گرفتیم»، که همگی با پیشوند ham- باستانی مطابق an- سغدی ساخته شده‌اند و جزء ماضی ساز آن‌ها به ظاهر m- است.^۲

در فعل‌های دیگر جزء ماضی ساز آ یا آه است:
 با جزء ماضی ساز i-، مثل nipaδ^۵ «دراز کشید»،
 niβēnd^{۲۷} «بست»،^{۲۵} wiyrēš^{۲۵} «بیدار کرد»،
 witar-ēnd^{۲۹} «رفتند»،^{۳۸} wisēδ-and^{۳۸} «برانگیختند»،
 patisēnd^{۳۱} «پسندید»،^{۲۰} patimēnč^{۲۰} «پوشید»،
 parištarn^۸ «گسترده».

این فعل‌ها با پیشوند باستانی مختوم به i- (مثل pari-, pati-, wi-, ni-) ساخته شده‌اند. چند فعل دیگر با جزء ماضی ساز آ و پیشوند باستانی مختوم به صامت در متن دیده می‌شود، مثل: ziwart^۶ «برگشت»، از uz-warta،
 sixwāy-(and)^۶ «برگرفت»، و سطر ۲۲ «برانگیختند»،
 šikaf-and^{۲۳} «باز کردند».

تعدادی از فعل‌های متن با جزء ماضی ساز آ ساخته شده‌اند که پیشوند فعلی در محل اتصال تغییر کرده است، مثل:

wāšt-and^۹ «ایستادند»، از: *awa-hišta > ošt-،
 βāzyaδ^{۲۷} «سوار شد»، از: *abi-zgad-،
 pāθfār^{۲۸} «شتاب کرد»، از: *pati-θwar-

۱. حروف لاتین شماره سطر را نشان می‌دهد.

۲. رک. قریب، «نظام فعل در زبان سغدی»، ص ۱۲-۱۶.

frāpās-and³³ «پیش تاختند».

pāzyēr-and³⁹ «قریاد کشیدند».

در دو فعل پیشونددار هم ظاهراً تغییری صورت نمی‌گیرد، سطرهای 8 و 13
:āyāz-(and) «شروع کرد(ند)» و سطر 24: «آمد» از: -isa-*

فعل های بسیط نیز نمونه هایی در ماضی دارند (چه در ماده سبک و چه در ماده سنگین)، مثال: sawa «رفت»، βara «برد»، xura «خورد»، uβa «بود / شد»، wāc «رها کرد»، wāβ «گفت»، wēn «دید»، βāwand «قادر بودند»، mirand «مردند»، βindand «یستند»، wāβand «گفتند»، pēnand «باز کردند»، wēnand «دیدند»، mātand «بودند»¹

وجه مضارع التزامی در صیغه اول شخص جمع (گفت وگویی دیوان با هم) به کار برده شده است:

nē žan-ēm «نزنیم»، mir-ēm «بمیریم».

anyāms-ēm «هلاک شویم»، xuž-ēm «بخوایم».

anšt(ay)-ēman «نشان دهیم»، wan/z-ēm «(بازی) کنیم»، «تدبیر کنیم».

وجه امری:

در دوم شخص مفرد «بیا» (گفت وگویی رستم با رخش، سطر 24)،

و در دوم شخص جمع «بگیرید» (سطر 36)،

nē patxur-ōa «نبلعید» (سطر 35). این مورد اخیر را می توان nē patxway-ōa «نکشید»

نیز خواند.

زمان مستقبل به دو صورت به کار رفته است:

(سطر 9) nē βōt-kām «نخواهد بود»

و nē wācōō-kām «رها نخواهید کرد» (سطر 36).

یک مورد وجه امکانی مجهول نیز (در سطرهای 35-36) وجود دارد:

nē parštāt βōt-kām «نخواهد توانست آماده شود».²

وجه تمنایی در معنای ماضی استمراری در یک مورد sawe «می رفت» (سطر 20) به

کار رفته است.

همچنین در این متن یک فعل وجه وصفی با صفت معنوی anxwast «شکسته» (سطر

1. این ماضی به احتمال با ستاک گذشته ساخته شده است.

2. وجه امکانی مجهول با ستاک گذشته و به علاوه فعل کمکی w ساختن می شود. رک. فریب، انظام

فعل در زبان سغدی، ۱۳۷۴.

35) و سه صورت مصدری *ābd* «خفتن» (سطر 8) و *paršātāt* «آماده شدن» (سطر 13) و *tīyate* «وارد شدن» (سطر 4) دیده می‌شود.

موارد تقدم فعل در جمله بیشتر در قسمت‌های میانی و پایانی متن است و از یک طرف اوج تحرک و جنبش کارزار را می‌رساند و از طرفی لحن حماسی به متن می‌دهد. مثال‌های این دو قسمت:^۱ (این ترجمه‌های تحت‌اللفظی متن است)

(سطر 22) برانگیختند باران، برف، تگرگ و بزرگ تندر را،

(سطر 23) گشودند دهان را،

(سطر 23) به پاساختند آتش، شعله و دود،

(سطر 24) روان شدند به جست‌وجوی رستم،

(سطر 24-25) آمد تیزهوش رخس،

(سطر 25) بزخاست رستم از خواب،

(سطر 25) بپوشید جامه پوست پلنگ،

(سطر 27-28) برآمد به رخس^۲،

(سطر 28) تاخت به سوی دیوان،

(سطر 31-32) (ناگاه) بازگشت رستم (واپس نشست)^۳،

(سطر 39) روان شدند به شکار رستم،

(سطر 40) بازگشت رستم^۴،

(سطر 40) برد حمله بر دیوان^۵.

در این ۱۳ مورد که جمله با فعل آغاز می‌شود، بیشتر فعل‌ها (به استثنای دو فعل) یا پیشوند و جزء ماضی‌ساز ساخته شده‌اند و تکیه بر هجای اول یا دوم دارند و این حسرد می‌تواند راهنمایی برای پی بردن به نوع نظم هجایی باشد. پژوهش بیشتر، شاید رهیافت دیگری برای گشودن این مشکل به ما بنماید. جالب آن که جمله‌های مبتدا به فعل بیانگر اوج نبرد و حالت جنگ است و این هم در مورد رستم و هم در مورد دیوان صادق است. اوج آسودگی و آرامش رستم با جمله‌های مبتدا به فاعل یا مفعول بیان می‌شود. مثل موارد زیر:

۱. در یک مورد در آغاز متن در سطر ۵: «رفت رستم به سیزه‌زاری نیکو»، این حرکت دیده می‌شود.

۲. ترجمه دکتر یارشاطر، مجله مهر، شماره ۷، ۱۳۳۱، ص ۴۱.

۳. «رفت رستم به پس»: «عقب‌نشینی کرد».

۴. «بیامد رستم ز پشت»: «از عقب بازگشت».

۵. تحت‌اللفظی: «نبرد نیروهایش را بر دیوان».

(سطر 6) زین بر گرفت، اسب را بر سبزه رها کرد،

(سطر 7) خود بیار مید، غذا خورد، سیر شد.

(سطر 8) بستر بگسترده، دراز کشید، شروع به خفتن کرد.

اگر جمله «رستم بازگشت با بزرگ سرافزاری» (سطر 5) را با جمله «بازگشت رستم» (سطرهای 31-32 و 40) مقایسه کنیم، درمی یابیم که ترکیب اول هنگامی به کار رفته که رستم از جنگ نخستین با دیوان فراغت یافته و آسوده و سرافراز باز می گردد، اما در دو جمله دیگر رستم در حال جنگ و گریز با دیوان است و جمله ها با فعل آغاز می شوند. از دیگر مشخصه های این متن تطابق صفت و اسم در ستاک های سبک به پیروی از قانون صرف اسم در زبان سغدی است. این تطابق در بسیاری از موارد شامل صفت اشاره (حرف تعریف سغدی) نیز می شود:

۱. حالت رای (مفعول صریح) با گرفتن پایانه صرفی $-u > -am$ ۱:

(سطر 5) $paru^2 \text{ wazarku}^2 \text{ širnam}^2$ «به آن بزرگ نیکنامی»،

(سطر 6) $aspu \text{ paru} \text{ wēš} \text{ wāč}$ «اسب را بر سبزه رها کرد»،

(سطر 26) $awu \text{ parδ} / \theta ang \text{ čarm} \text{ niyōdan}$ «(پوشید) آن جامه پوست پلنگ را»،

(سطر 27) $βāzγaδ \text{ paru} \text{ raxšu}$ «سوار شد بر رخس»،

(سطر 28-29) $awu \text{ δew} \text{ spāδ} \text{ wēn}$ «سپاه دیو را دید»،

(سطر 32-33) $awu \text{ βārečik} \text{ frāpāšand}$ «مرکب را پیش تاختند»،

۲. حالت نهادی (فاعلی) با گرفتن پایانه $-ah > -$ ۱:

$xō \text{ raxšī} ; xō \text{ rustami}$ ۲ و غیره.

در (سطر 9) جمله $wazarku \text{ yandaku} \text{ βā}$ «بزرگ زشتی بود»، صفت $yandak$ «بد، زشت»

در معنای اسمی به کار برده شده است و می توان آن را حالت نهادی خنثی تصور کرد.

۳. حالت اضافه / برای (مفعول له) [در حالت اضافه، مضاف الیه مقدم و حرف تعریف

بر مضاف الیه مقدم است]:

(سطر 29) $awen \text{ raxš} \text{ mēδ} \text{ wāβ}$ «به رخس چنین گفت»،

(سطر 34) $awen \text{ sarθang} \text{ xō} \text{ mēnē}$ «اراده سرهنگ»،

۱. مواردی هم هست که تطابق صورت نمی گیرد، مثال در سطر 23 واژه $pazd$ «دود».

۲. صفت «بزرگ» در همه جایه صورت هزوارش و با پایانه $-u$ آمده است، چه در حالت رای و چه غیر آن. ۳. حرف اضافه par با حالت رای می آید.

۴. واژه $rustami$ همه جا با پایانه $-y$ نوشته شده که می تواند فاعلی یا اضافه باشد، اما در سطر 25 که جمله حالت رای دارد، برخلاف انتظار $rustamu$ نیامده است.

(سطر 39) awen rustame škarčī «به دنبال رستم».

۴. حالت دری (مفعول فیه):

(سطرهای 4، 10-11) awā kandī «در شهر»^۱.

۵. یک نمونه صرف اسم در حالت ازی:

(سطر 26) čan xuβnā «برخاست رستم» از خواب».

۶. یک نمونه صرف اسم در حالت ندا:

(سطر 29) βaya «ای سرور».

از مشخصات دیگر این متن کاربرد صفت اشاره (حرف تعریف) xō برای حالت نهادی مفرد و جمع و همچنین awu برای حالت رابی مفرد و جمع است. در هیچ مورد صورت جمع حرف تعریف xā به کار نرفته است.

xō dēwt «دیوان (به یکدیگر گفتند، دیدند و غیره)».

(سطر 4) awu kand-βart «دروازه‌ها را (بستند)».

(سطر 12) awen xutāutr awu kēn xuzēm «کین خدایان را خواهیم»^۲.

کتابنامه

Benveniste, E., 1940, *Texts Sogdiens*, Paris, pp. 134-136, 226-229.

Henning, W. B., 1945. "Sogdian Tales", *BSOAS*, 11, pp. 465-487.

Reichert, H., 1931. *Die Soghdischen Handschriftenreste des Britischen Museums*, II, Heidelberg.

Sims-Williams, N., 1976. "The Sogdian Fragments of the British Library", *Indo-Iranian Journal*, pp. 54-61.

بهار، مهر داد، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران، فکر روز، ۱۳۷۳، صص ۹۶-۱۱۹.

بهار، مهر داد، «سخنی چند درباره شاهنامه» (پیوست کتاب داستان‌های شاهنامه فردوسی ۱۳۷۲) صص ۳۱-۳۴، ۴۲-۴۳.

حروموف، آلبرت لئونیدویچ، از رستم تا دیوآشتیج، ترجمه س. فریانوف، ج. شریف‌اف، نشریات عرفان، دوشنبه ۱۹۸۷، صص ۴۶-۴۹.

۱. واژه «شهر» صرف ستاک سنگین دارد و مؤنث نیز هست.

۲. حرف تعریف این جمله در حالت اضافه مفرد است، در صورتی که واژه «خدا» اضافه جمع است.

قریب، بدرالزمان، «رستم در روایات سغدی»، شاهنامه‌شناسی ۱، مجموعه گفتارهای
نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه، بندرعباس، ۲۷-۲۳ آبان ۱۳۵۶، تهران.
بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۷، ص ۴۴-۵۳.
یار شاطر، احسان، «رستم در زبان سغدی»، مجله مهر، سال ۸، شماره ۷، ۱۳۳۱، صص ۴۰۶-
۴۱۱.

مرجع دستنویس سغدی:

E. Benveniste, *Codices-Sogdiani Monumentum Linguarum, Asiae Majoris, III*,
Copenhagen 1940.

**17th Award
of the
Foundation of
Dr. Mahmood Afshar**

Badr-oz-Zaman Qarib



Tehran, 28th Dec 2008